

# شهر و مردم شهر ما

شامل:

جدید بحث نقدی همراه با چند طرح اجتماعی

از انتشارات روزنامه مردمبارز

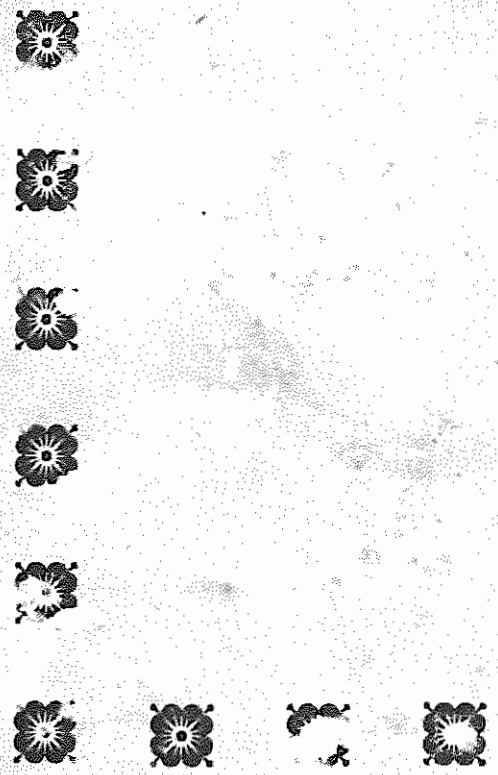
ایرج نوریان قادیکلایی

بقلم:

به مردم دل شهر ما رسا کتاب نقدی تقدیم می‌گردد

شهری  
چگون  
پهشت

کتابی است محوی عالیترین عواطف انسانی در مورد  
یوغ ممالک خجسته می‌باشد، با توضیحات جویباری در زندگانی  
آزاد کشورها. اثر: سوشه های اتحادیه اسلامیها. منتشر شده  
در تهران، بهار ۱۳۰۲.



حق چاپ محفوظ

قیمت ۲ ریال

چاپ مردمبارز



# شهر و مردم شهر ما

تبرستان  
www.tabarestan.info

شامل :

چند بحث انتقادی همراه با چند طرح اجتماعی

بقلم :

ایرج نوریان قادیکلانی

.....  
حق چاپ محفوظ است

.....  
چاپ در .....  
.....



## سر آغاز

دمی بخشید که سر آغازی نو عرضه میکنم.

\*\*\*

یکی از دوستانم که خارج از اندازه  
دست بهصرا راه می‌رود همینکسه از متن کتاب  
کم و بیش اطلاع پیدا کرد بر من خرده گرفت  
که:

- فلانی، مگر نمی‌بینی دوره آخر زمان

نزدیک شده و عنقریب خردجال ظهور خواهد کرد .

گفتم - ازلفافه بیا بیرون، منظورت را بگو .

گفت - در چنین دوره وانفسا باجه جراتی پیرامون همشهریها مقاله نگاری کردی و زبان درازی روا داشتی .

پرسیدم - منظورت از همشهریها کیها هستند ؟

جواب داد - همشهریهای خودمان .  
گفتم - خوب ، این چه ربطی به موضوع دارد .

گفت - آخر ... شما ملاحظه را گذاشتید کنار ، تو دهنت هر چه بود ریختی بیرون ، حسابی شستی شون ،

باو گفتم - آخر مرد ، خودت میفهمی داری چه میکنی ، کی را حسابی شستم ، حرف مفت چرا میزنی .

گفت - هر چه سرراحت قرار گرفتم ، سیاه و سفید نکسردی ، چفت دهننتو گرفتی .

گفتم - آخر دوست عزیز ، این درست که من چفت دهنتمو گرفتم ولی باید توجه داشته باشی که روی سخن بنده سراپا گناه بامردم شهر مخصوصی نیست ، و من که قام در دست دارم و با اصطلاح ادعای قلم زنی میکنم اگر بخوام چیزی بنویسم خود را موظف میدانم که بامردم همه شهرها و روستاها حرف بزنم چخت روی سخنم بامردم دیار مخصوصی باشد

چه مانعی دارد اگر انتقاد کنم لابد جای کله و انتقاد باقی است و اگر تعریف کنم اینهم عملی است کلاما اصولی جهت عبرت دیگران .  
اگر چه کسی که کار خوب انجام میدهد جز اینکه وظیفه اش را انجام داده باشد کار دیگری نکرده و تعریف لازم نیست .

اما چون اغلب ما به بدی بیشتر گرایش داریم لازم است ضمن اینکه بدان ساخت مورد انتقاد قرار میدهم نسبت به نیکان تعریف و تشویق رواداریم تا مورد عبرت دیگران قرار گیرند .

بنابراین بنده اگر جفت دهنم را گرفتم فکر نکنم بر من حرجی باشد زیرا این وظیفه قلم زنها است که بد و خوب را در معرض افکار عموم قرار دهند .

حالا نوشته بنده چه بنخواهد در برابر افکار مردم شهر ما مورد قضاوت قرار گیرد و چه مردم شهرهای دیگر ، در هر حال توفیر نمی کند .

و اما نظر باینکه مخلص اگر قبول داشته باشید از زیر بته بیرون نیامدم و از کوره دهی ! وارد خیل مردم شدم عده ای از من بعنوان هم دهاتی یا هم شهری ! گله خواهند کرد و عده ای که سخت بسه عملیاتشان هتاک حرمت شده است خط و نشان خواهند کشید که در آن صورت خدا بداد من برسد ! بگذریم .  
و اما غرض از نوشتن کتاب ، اجازه

بدهید چند سطر خارج از موضوع برایشان  
بنویسم :

\*\*\*

دو نفر در حالیکه یکی از آن دو مشغول  
خوردن غذا بود کنار هم نشسته بودند و  
داشتند گریه میکردند.  
رهگذری که سرش باین راهها درد  
میکرد از آنکه بیکار نشسته بود پرسید  
چرا گریه میکنی؟

جواب داد - از گرسنگی

سپس از دیگری که در حال خوردن  
بود سؤال کرد - تو چرا گریه میکنی؟

جواب داد - از دلسوزی نسبت به رفیقم

پرسید - برای چی؟

گفت - برای اینکه طفلک از گرسنگی  
گریه میکند.

رهگذر گفت - اینکه گریه نمیخواد،  
اگر حرفت در رو ندارد قدری از غذات رو  
باو بده

آن مرد در جوابش گفت - نه آقا،  
بنده از دادن غذا معذورم اما گریه هر قدر  
که دلت بخواد میکنم !!

\*\*\*

یکی از منتقدین داخلی چندی پیش  
از قول یکی از دانشمندان خارجی نوشته بود: برای  
حامیهای هیچ درد موختر از این نیست که  
همه هم بخوانند و هم بنویسند.

بقول معروف «المعنى فى بطن الشاعر»  
اما بنده اینطور استنباط میکنم که تنها  
خواندن و نوشتن کافی نیست. اگر انتقاد  
میکنیم نباید تنها به تذکر اکتفا کنیم. باید  
دید گره کار در کجاست؟

کار ما هم درست همین معنی را دارد.  
برای مملکت هر قدر که دلتان بخواد گریه  
میکنیم، ایران عزیز باید گلستان شود، باید  
بهشت برین گردد... اما يك وقت فکر نکردیم  
که خوب، حالا بر فرض که خواستیم باین نیت  
جامه عمل بیوشانیم. آه کار کدامست و طریق  
پیشروی در چه عواملی نهفته است؟ ذیلاً برای  
شما نمونه‌ای می‌آورم:

مثلاً در شهر ما آدم تازه بدوران  
رسیده‌ای رعه داده است که برای آسایش  
مردم کارخانه برقی وارد کند. این مرحمت  
آقامنشانده! بجای خود قبول اما از سوی دیگر  
در سایه همین حرف خیابان عام را متجاوز  
از يك متر جزو حریم خود دیوار کشیده است!  
خوب، این کار را همانطوریکه بنده  
میدانم شما نیز میدانید اما میخواهم بپرسم  
آیا تنها دانستن کافی است؟ قطعاً نه، و نیز  
باید بپرسم آیا تنها نوشتن کافی است؟

باز هم نه، زیرا اگر تنها دانستن و  
نوشتن و خواندن کافی باشد بقول آن دانشمند  
خارجی (این امر برای اجتماع فاسادهای  
محسوب میشود) پس باید بیشتر دقت کنیم که  
گره این نابسامانی‌ها در چیست؟ بد چیست؟

تبرستان  
www.tabarestan.info

## شهر ما و شهر شما

گمان دارم انتخاب عنوان «شهر ما و شهر شما» خنده آور و یا دست کم تعجب آور باشد. بلکه همینطور است منم که نویسنده این سطورم برایش خودم میخندم! آخر شهر ما و شهر شما هم شد عنوان که بنده انتخاب کردم!

این پرواضح است که چه شهر ما و چه شهر شما هر دویشان از يك قماشند. يك فرماندار دارند، يك شهردار، چند اداره، انبوهی مغازه و ساختمانهای منازل، چند کارخانه كوچك و بزرگ، یکی دوتا میدان یا بیشتر، سینما، کافه، عرق فروشی، شاید پمپ بنزین. آرامگاه سلاخانه، ندرتاً نوانخانه، درمانگاه و بهداری و بیمارستان، کلوپ حالا چه ورزشی و چه مفید! و نیز کلوپ «ورزش بیلارد» و سیلی از آدمهای رنگ و وارنگ که اگر تعدادشان به پنج هزار نفر برسد میشود اسم چنین محلی را گذاشت شهر.

خوب اگر اینطور است پس لزومی ندارد که آدم راجع بآن حرفی بزند. سرش هم سنگ، از اینها گذشته آدم زنده که وکیل و وصی نمیخواهد، يك شهر باین بزرگی باین همه مخلوق لابد عقلشان قد میدهد که راجع به دار و ندار و اصولاً سرنوشتشان غور و تأمل کنند پس اگر يك وقتی چغلی کسی رامیکنند، پشت سر یکی صفحه میگذارند

خوب کدام است و چه کسی باید مجازات شود؟ اینجاست که بنده کتابی نه چندان قطور بلکه بسیار هم يك لا بهنگا نوشتم آنهم پر از هارت و پورت! انکار با توپ پر وارد میدان شدم. اما میخواهم بگویم که تنها به بحث و برشمردن معایب اکتفا نکردم بلکه تاجائی که بعقل قاصر رسید راه کار را نشان دادم و نیز برای اینکه در زندگی مردم پیشرفت اندکی محسوس گردد چند طرح مختصر هم ارائه دادم.

در هر حال امیدوارم از این دراز گوئی بیجا که از آغاز خسته تان کردم این بنده بی مقدار را مورد عفو قرار دهید.

ایرج نوریان



شاید می‌خواهند بفهمند فضول کیست ؟

اما نه ... مردم شهر ما از این حالت آب‌زیر کاهی بدورند ، شرفشان خیلی بالاتر از اینهاست که بخواهند یکی را میدان بدهند تا لجام بگسلد و هر چه دلش خواست بگوید .

از شما چه پنهان توی شهر ما هستند کسانی که یک سردارند و هزار سودا فقط دست بادعای نبوت و ولایت نزده‌اند والا تا پای امام سیزدهمی رسیده‌اند و از اینکه در شهر شما از این جماعت پیدا میشوند یا نه ، چیزی نمی‌دانم اما توی شهر ما چند تائی هستند که کمی « جاده برایشان کج است » والا بقیه مردم پا کندوشریف و عاری از هر آلودگی و این چند تا شاید بومی باشند و شاید هم غیر بومی . سخن کوتاه .

گفتم در شهر ما لایب با این همه خلق الله پیدا میشوند کسانی که راجع به سر نوشتشان فکر کنند بنا بر این حرفهای من شاید یک نوع زبان‌درازی باشد اما نا گفته نماند که بنده هم یکی از ساکنان شهر خودمان هستم لذا بنا بگفته رئیس دولت که فرمودند بازار انتقاد رواج است و هر کسی حتی میتواند نسبت به دولت هم انتقاد کند بنده اگر چه از طریق جرائد بخصوص روزنامه مرد مبارز انتقادات کلی‌ام را بعرض اولیای امور میرسانم اما اکنون نسبت به شهر خودم حرفهائی دارم . از طرفی بنده معتقدم اگر ما ایرانی هستیم و نظلمان خدمت به مردم ، به مملکت و شاه مملکت است باید محیط زندگی مان را خوب بشناسیم و در اصلاح آن از جان و دل بکوشیم والا هر چه بریسیم پنبه خواهد شد .

این روزها در همه جا ، از همه کس صحبت از پیشرفت در میان است . اما بنظر میرسد که این حرف بانوع تربیتی که مردم دارند چند درصد در رو داشته باشد زیرا پیشرفت مملکت زمانی امکان پذیر است که فرد فرد افراد ملت بوظایف خود آشنا باشند .

در روزنامه‌ای خواندم « در اسپانیا برای اینکه شاگرد مدرسه ایها بیشتر به درس علاقمند گردند تا آنها بجای نمره خوب ، بلیت مجانی تماشای مسابقه فوتبال میدهند . نتیجه این شده که بر قابلیت درسی دانش آموزان سی درصد افزوده گردد زیرا همه خوب درس می‌خوانند تا بلیت مجانی دریافت دارند » اما خدا میداند که مادر مقابل وظیفه‌ای که بگردن داریم چه میکنیم .

از طرف دیگر ما که چراغی روشن تر از چراغ خود نمیتوانیم ببینیم ، ما که با هزار دوز و کلک و لو برای یک لقمه نان از هیچ قباحتی شرم نداریم ، ما که شهادت دروغ میدهیم ، قسم ناحق میخوریم ، زیر قول و قرارمان را میزنیم ، از هیچ جنایت و فجایعی رو گردان نیستیم ، هنوز که هنوز است ازدادن حق حساب و خوردن آن با نداریم ، ما که از مرز خود خارج میشویم و بالاخره مائی که بانواع دروغ و پولی‌دی مسلح هستیم چطور ممکن است گامی بجلو برداریم ؟

یکی برایم تعریف میکرد که در شهر ما مهندسی زندگی میکند که این روزها از برکت یکی از سازمانهای اداری به آب و نانی رسیده است این مهندس که گویا با هر دستی که بود مبلغی پول پس دست

گذاشته است دلش میخواهد اتومبیل بخرد اما میگوید میترسم مردم یا  
احیاناً از طرف قانون یقه‌ام را بگیرند که رفیق، تو پدربزرگ، مادرت  
بنان شب محتاج و خودت که با هزار ناله و دلسوختگی درس خواندی  
چطور شد در این مدت کوتاه که استخدام شدی صاحب اتومبیل و کلی  
دم‌دستگاه شده‌ای؟ حتماً باید زیر کاسه نیم کاسه‌ای باشد و همین است  
که از فرجام خریدن اتومبیل میترسم.

اینست وضع يك مهندس دانشگاه دیده، مهندسی که دیروز وقتی  
دستش بجائی بند نبود خیلی احساسات بخرج میداد میگفت: در این  
مملکت آقا حساب و کتابی در بین نیست، ما بیخود به گذشته افتخار  
میکنیم... خلاصه چند قورت و نیم آقا زاده باقی بود اما يك وقت از  
خودش نمیرسید: آیا به حالمان میتوانیم مفتخر باشیم؟ اگر بله، آیا  
با وجود افراد روشنفکر و تحصیلکرده‌ای چون تو؟

وقتی اکثریت قریب باتفاق مردم حتی دانشگاه دیده‌اش اینطور  
فکر کنند آیا میشود از فلان گاوچران جنگلی نشینی که در زیر درختان  
بسر میبرد و از مدنیت محروم است انتظار داشت؟ قطعاً نه، بگذریم.

چندی پیش بایکی از دوستانم که معلم است مشاجره داشتم او  
میگفت: برای اینکه مملکت اصلاح شود باید افراد ملت را تربیت  
کرد.

البته که مسئله تربیت محل ایراد نیست اما باید دید کدام ملت  
را؟ ما که در حال حاضر تربیت شدیم و نسبتاً صاحب دانش و بینش  
که هم‌تا دیپلم و لیسانس علیه السلام! باشد شدیم چه هستیم؟ مملکت

از وجود ما چه گلی بسرش زد تا از سجود تاریکفران! خاری بقمایش  
بجسباند! مثلاً در همان محیط آموزش شهر شما، از ریستان گرفته  
تا آن شاگرد فسقلی پشت میزی، کدایک به وظیفه‌اشان آشنا هستند؟  
مگر همین رئیس کارگزینی آموزش شهر شما نبود که با چه افتضاحی  
داشتند بیرونش می‌کردند و بعد با چه التماسی برگشت سرکارش.

با این تربیت کجای این مردم امی شود تربیت کرد؟ آنهایی که  
سواد ندارند عذرشان خواسته است و ما هم که سواد داریم از سنگینی و  
کثرت سواد دیوانه شدیم و از هیچ کاری روگردان نیستیم.

حالا گیریم که بیائیم مردم را تربیت کنیم اما هر چقدر داد  
بزنند که ایها الناس، فلانی که فلان کاره شهر شما است یا فلان پزشک  
که دارد شمارا می‌چاپد مگر کسی بخرش میرود. نه والله. باز می‌بینید  
دوروبر این قبیل آدم‌های مفسد مخرب چنان جمع میشوند که کسی  
را یارای مبارزه با آنان نیست و عجیب است که بسیاری از مردم حتی  
می‌بینند که فلانی که ریاست تشکیلاتی را بعهده دارد و بنا برین مختلف  
دارد مردم را سرکیسه میکند، راست را دروغ میکند و منتظر است تا از  
از این کار آبی گرم کند اما مردم او را نعوذ بالله بعنوان امام برحق  
میشناسند. برایش سینه می‌زنند، کفش پاره میکنند، آه و ناله سر  
میدهند، حالا این فرد که برایش سینه‌چاک می‌کنند چه بخواهد علم  
امام حسین را بدوش بکشد چه علم یزید را برای مردم علی السویه است.  
یاد خاطره یکی از رجال مملکت افتادم که روزی از طریق رادیو  
برای مردم سخنرانی میکرد میگفت: در زمانی که هنوز مشروطه



خواهان با دولت استبداد آنروز جر و بحث داشتند يك روز در یکی از خیابانهای تهران اصطکاکي بین موافقان و مخالفان روی داد در این گیر و دار مردی بود که با سرعت میرفت توی یکی از دستجات و چند شعار زننده باد و مرده باد سرهم میکرد سپس با شتاب میآمد به دسته دیگر ملحق میشد و ضد شعار اولی شعارهای تازه ای میداد. در این میان کسی که متوجه او بود مچش را گرفت که - عموداری چه میکنی، کارت را بیه سره کن یا رومی روم باش یا زنگی زنگ.

این مرد که لابد خجالت نکشیده بود اجواب داد - برو کشتو بساب دائی. تو چیکار بکار من داری، الان چه موقع زنگی زنگی یا رومی رومه، بایست بیه خورده دیگر هم اوضاع رو پائید و بعد هر طرف که برنده شد آدم روشو میکنه آنطرف، فهمیدی آقا، دیگه تو کار مردم دخالت نکن!

چنین مردمی تربیت که سهلست « زیرا تربیت باید بازبان خوش و از مجرای صحیح خود اراء گردد تا مردم شیر فهم شوند » اگر با گرز هفتصد من رستم دستان باشد محالست سراز حقیقت در آورند. باز همان بیراهه‌ای را که طی میکردند درمینوردند زیرا اگر حرف حساب توی مغزشان فرو رود دیگر چرا باید صبح تا شام جان بکنند و يك لیوان آب خوش از گلویشان فرو نرود. سخن کوتاه.



در ابتدای گفتارم یاد آور شدم زمان زمان جهش است چه من، چه تو و چه هر کس دیگر و لو بقدر نیم جو که شده باید در این دوره به پیش گام برداریم

خوب اگر فرض بر اینست بنده که کاری از من ساخته نیست جز اینکه با قلمی که در دست دارم خیر و شر را از هم تمیز دهم و بسردم بنمایانم و اکنون که مسئله پیشرفت و تحول در پیش است بهتر دیدم برای روشن شدن اذهان مردم شهر ما که گفتم شهر ما با شهر شما چندان توفیری ندارد جز يك اختلاف مکانی و جغرافیائی مطالبی بنویسم.

ضمناً این را هم یاد آور شوم که اگر گاهی از مواقع زبان درازی میکنم و به بحث پیرامون نادرستی‌ها میپردازم قبلاً پوزش میطلبم و هم اکنون پیشنهاد میکنم بجای اینکه از این بنده بی مقدار بدین شوید کمی فکر کنید ببینید آیا در آنچه میگویم حق دارم یا نه؟ بنابراین لازم است پس از خواندن کتاب مزبور احساسات را کنار بگذارید و از عقل وارد شوید.

## عیب کار ما در چیست؟

اختلافات و کشمکشهای محلی و عشیره‌ای منحصر بشهرما نیست بلکه يك بلای عمومی است و حتی میتوانم بگویم در پیشبرد کارهای اجتماعی يك نوع فاجعه محسوب میشود .

درد مردم کشور ما هم همین است ، هر کوره‌دهی که وارد میشود می‌بینید حسن از حسین بد گوئی می‌کند ، حسین از جعفر بزشتی نام میبرد ، تقی به اصغر فحش میدهد ، اصغر به ناموس علی به چشم شیر بحر امی و چشم ناپا کی نگاه میکند ، علی که مردی غیر تمنداست خلقتش تنگ میشود تنگش را در می‌آورد میزند اصغر را میکشد ؛ حالا خرابی و معرکه بار کن . کس و کارهای دو طرف در برابر هم صف آرائی میکنند و چنان با قساوت و سرسختی که شمر هم جلو دارش نیست .

اما پس از کمی التیام ، فردا دسته اصغر می‌خواهند برای محل يك اقدام خیر انجام دهند اما دسته علی مخالفت می‌ورزند آنهم تا پای جان. يك وقت می‌بینی دسته علی یکی دارد داماد میشود اما دسته اصغر از لجبازی می‌روند عروسشان را میدزدند و عمینطور است اختلافات دیگر در انواع گوناگون چه در شهرما ، چه در شهر شما و چه در شهر های دیگر مملکت .

شهر ما سالها پیش قبل از آنکه از جاده کوره خودش خارج

گردد دو گروه که ظاهراً از گروههای دیگر متفقدتر هستند با هم بگو مگو داشتند و هنوز که هنوز است این بلای عظیم زائل نشده است ، هر وقت در کار خانات این شهر مسئله رای دادن پیش بیاید یا پای انتخابات انجمن شهر ، مجلسین و هر امر دیگری که نیاز به شرکت مردم دارد بمیان آید این دو گروه در برابر هم آرایش رزمی میگیرند و در پشت سرشان اقلیتهای دیگر عده‌ای به طر فداري از اینان وعده‌ای به جاننداری از آنان قرار میگیرند و عجیب است که تا کنون کسانی که قاطبه مردم را در صنف این دو گروه وارد کرده اند اغلب آدمهای خوشنامی نبوده‌اند و اگر بودند شاید در صدشان چندان قابل توجه نبوده است و عجب تر اینکه هنوز هم مردم در تعیین سر نوشتشان بازیچه اینان و آنان قرار میگیرند !

در این میان همیشه رسم بوده که گروه سومی که در واقع متفردین محسوب میشودند مخالف بادو گروه دیگر سر جای خود نشسته محیط را از بدبینی آلوده میکنند که این خود بلای دیگری است و در این گیر و دار آنچه نصیب مردم میشود عدم هم آهنگی آدمهای استخواندار شهر ما در زمینه پیشرفت کارهای اجتماعی و عمران و آبادی شهر ما است . فقط جای خوشوقتی اینجا است که تیپ جوان شهر ما این گروه بندی را کنار گذاشته اگر چه تا کنون در پشت معرکه قرار داشتند و در پیشرفت امور شهری گامی بر نداشته اند ولی رویهم رفته دارای يك مال هستند زیرا کم و بیش در بین تمام گروههای این شهر پیدا میشود جوانانی که با هم به تحصیل پرداختند و یا بقول یکی از ظرفاء « پیراهنشان زیر يك آفتاب خشك شده است »

مردم این شهر اگر چه در سایه همت بعضی توانستند بهر صورت اقداماتی صورت بدهند ولی انتظار عموم اینست که روزی جوانان شهر ما پاپای سایر جوانان تحصیل کرده وطن ما که با پشتیبانی اغلب اولیای امور بخصوص شخص اول مملکت در کارهای کشوری رسوخ کرده اند بتوانند بیری مردم شهر ما گامهای بلند و موثری بردارند آنهم در سایه همت مردانه خود و دور از هر گونه شوائب و تزویر .

از طرف دیگر اگر تا دیروز آدمهای نابابی با انداختن تفرقه و کشمکش بین مردم بِنفع خود سودجویی میکردند امروز دیگر آن سوء نظر از بین رفته و اگر کاملاً منتفی نشده باشد لا اقل به بیش از پنجاه درصد تخفیف یافت و اگر هم پابرجا باشد بهر صورت مردم هشیار تر از دیروز شدند؛ پس ادامه اختلاف برای چیست ؟

و همین بی ترتیبیها است که بنده را وارد کرد بجای اینکه کتابی بنویسم بنام « هوس و بیوه تنها ، عشقی در گورستان ابدی ، پشیمان ، حسرت زده ، داغدار ، اسرار مگو و غیره ... » مینویسم: چرا بی بندوبار باشیم ؟ چرا به محیط زندگیمان دقیق نشویم ؟ چرا تا قیامت با هم مشاجره داشته باشیم ؟ ...

## راهی بسوی دهنش

گر چه بسیاری از کسانی که این بحث را میخوانند بدشان میآید ولی چاره نیست . کسی که هدف خیری در پیش دارد باید حتی بدینیهای دیگران را در خود جا بدهد . بنده بارها اتفاق افتاد از فلک شهر ما که رد میشدم عده زیادی از کارمندان را میدیدم که عصرها بدون هدف و تنها بخاطر وقت گذرانی جلوی مغازهها ایستاده اند . هر بار که این صحنه را میدیدم بدوستانم میگفتم - آخر این چه معنی دارد که جوانهای درس خوانده شهر ما که دست کم دیپلم دارند عصرها روی میله جلوی مغازهها یا جاهای دیگر در خماری بسر میبرند آنهم با توجه باینکه طفلک این مغازه دارها حتی به سیخ کوبی روی میلهها هم متوسل شدند؛ آیا اینها کاروندگی ندارند؟ دیدم جواب بی ربط زیاد میدهند که ای آقا اینها چیکار کنند ، صبحها میروند اداره و بعد از ظهرها هم بیکارند ، اگر احياناً دم بجنبانند میگویند فلانی دهنش بو میدهد ،

جداً تعجب کردم آخر کی گفت که اگر کسی خواست تکانی بخود بدهد بگویند فلانی دهنش بو میدهد تازه اگر چنین باشد تا کنون چند نفر را باین اتهام بد بخت کردند ؟ و من نمی فهمم چرا باید بجای اظهار تأسف جواب ناراحت کننده تحویل آدم بدهند .

از طرفی اگر با آنها بنشینم خواهی دید که از دنیا و ما فیها بدین



هستند البته باید اذعان کرد که اینجا بهشت نیست اما باین خرده گیریها که نمیشود اینجا را بهشت کرد بلکه زمانی بهشت خواهد شد که همه مردم سر گرم فعالیت باشند و از خواصی که در چند صفحه قبل بر شمردم و بسیاری از حصایص ناپسند دیگر بدور باشند.

و نیز جواب عده ای اینست که چون کار نیست باید عصرها جلوی مغازه ها خندید و بر به این سوی و آن سوی سر کشید ، اما غافل از این هستند که باید خود مردم برای خود کار بتراشند همانطوریکه در کشور ما بسیاری از شهرها و بسیاری از کسان چنین گامی بر میدارند . تازه بر فرض که کاری نباشد در شهر ما کتابخانه شهرداری گه هست برود آنجا بنشینید و چهار کلمه مطالعه کنید میترسید از کیسه تان برود یا احياناً مغزتان سنگین شود که قدرت حمل آنرا نداشته باشید .

گیریم که کتابخانه شایستگی مقام شما را ندارد بروید کلوپ تفریحات سالم وابسته به سازمان تربیت بدنی و در بازیهای تفریحی با بچه های این شهر همگام شوید بلکه از این راه بتوانید از خرده قمار بازیهای برو بچه های بازیگوش هفت جوش شهر ما که چند تا ایشان ممکن است از کس و کارهای بنده باشند جلوگیری کنید .

اگر این کار هم دون شان شماست باز هم راه چاره بازاست بروید محله های شهر بگردید و ببینید عدم توسعه کار شهرداری در محله ها چیست ؟ و کجای کار گره دارد؛ وقتی معایب کار را دیدید بیایید آنها را با مشکلات شهرداری، توانائی شهرداری و احياناً قصور شهرداری در انجام وظائف

محو له اش سبک سنگین کنید اگر دیدید شهرداری در انجام وظایفش تعلل میورد و پیشنهادتان را پیرامون اصلاحات شهری خیلی سنگین و مو قرانه و دور از هر گونه جنجال با شهردار و اعضای انجمن شهر در میان بگذارید . در اغلب کشورهای پیشرفته رسم بر اینست که معمولاً زمام امور

شهری يك شهر را بدست آدمهای باسواد و مجرب میدهند «شاید اشتباه کنم» و یا لااقل اگر خواستند آدمهای بازاری برای این کار برگزینند سعی دارند بازم متخصص این کار را گیر بیاورند اما متأسفانه در اینجا چنین نظریه ای مورد توجه نیست هر چه آدمهای بازاری و باعرض مذرت بیکاره هستند می آیند با هزار قسم حضرت عباس زمام امور شهر را در دست میگیرند و کار را گشادتر و پیچیده تر تحویل آینده گان میدهند .

شما که می بینید وضع بدین منوال است بیایید دور هم بنشینید و با استفاده از پشتیبانی بیدریغ اول شخص مملکت که همواره برای تحصیل کرده ها احترام قائل است در راه آبادانی شهر و مملکتان کوشش کنید .

واقعاً اگر بخواهید خیلی کارها میتوانید صورت بدهید ولی عادت کردید که زیر نور فانوس شهر بزند گی تان ادامه دهید ، از توی تعفن کوچه پس که چه ها عبور کنید و تنها انتظار تان اینست که دستی از غیب که حسب معمول همان دست دولت باشد از آستین بدر آید و اصلاحات دامنهداری انجام دهد در حالی که میدانید اگر دولت در عمران و آبادی و سایر امور مملکت سهمی دارد شما نیز با اندازه خود سهمی دارید و لو بقدر يك قدم - یکو جب - حتی يك بند انگشت .

ولی نه، اغلب ما معتقدیم سری که درد نمیکنند دستمال نمی بندند  
چرا خودمان را ایندازیم توی هچل - اصلاً بما چه که کارگر دارد.

این مسئله « بما چه » یک عیب، عیب دیگر اینکه اگر فرضاً کسی  
خواست در کاری فعالیتی نشان دهد همه با او میگویند « بشما چه »!

واقفاً مسخره هست اگر همه کارها بما چه و بشما چه، پس چه کاری  
بما بر بوط است؟ اصلاً معنی کار مردم بدست مردم چیست؟

شما در نظر بگیرید، کارمندان شهر ما (۱) هنوز که هنوز است  
گرفتار قسط و قرض هستند و عجیب است که امروز حقوق میگیرند و  
فردا اول وقت تقاضای مساعدی مینمایند ولی تاکنون سابقه نداشته است  
که بیایند یک روز در حضور چهارمأمور ذیصلاحیت دولت دورهم بنشینند  
و یا لااقل پیش خودشان مطرح کنند این پس ماندگی از کجا سرچشمه  
میگیرد؟ و چه باید بکنند که از این بایه رهائی یابند

اینجاست که در خواب و بیداری منتظر گشاددستی دولت هستند که  
چه وقت صنارسه شاهی به حقوقشان اضافه میکند ولی غافل از این هستند  
که دولت باید یک جای گوش دیگر مردم را ببرد تا به زخمشان پیوند دهد.  
تازه فرد حقوق بگیر دولت وقتی تا به تابش نرسد و نلند در آمیاندازد که  
هزینه بالارفته و حقوق چندرقاز تکافوی زندگی اش را نمیکند.

آیا بنظر شما این صحیح است؟ شاید. اما بنده معتقدم که از هر  
چه بگذریم یک مسئله پیش میآید و آن اینست که ما هنوز عادت نکردیم

۱ - قبلاً توضیح دادم که شهر ما بعنوان مثل آورده میشود و الا ما نمی ندارد که بنویسم  
شهر ما، چون همه از یک قماش هستند»

فکر کنیم گره کار ما در کجا است؟ لابد خواهید پرسید چطور؟

باید عرض کنم در شهر ما مثلاً کارمندان دولت که چشم و دلشان به  
همین حقوق دولت بسته است و از هر فعالیت دیگر عاجزند و یاد واقع غافلند  
برای اینکه از بابت فرضا قالی قسطی مجیز چهار نفر قالی فروش بازاری  
را نکشند بهتر بود سالها پیش با اجازه مقامات صلاحیت دار شرکتهای تشکیل  
میدادند مثلاً بنام « شرکت رفاه کارمندان » بعد برای این شرکت در بانک  
حسابی باز میکردند و هر عضو ما هیانه صد ریال پنجاه ریال، بیشتر یا کمتر  
پول میگذاشت تا این حساب. قدر مسلم در مدتی کوتاه این پول رقم گندهای  
میشد. آنوقت در جلسه ای دورهمی نشستند و برای استفاده از این پول  
سه چهار نفر امین، نه آدمها را رند و کلا هر دار و هر دمبیل! انتخاب میکردند  
آنگاه این سه چهار نفر که پیش وجدان نشان مسئول بودند ما مورد اجاره  
مغازه ای میشدند و پس از کمی سر و صورت دادن به ظاهر مغازه باشر کتهای  
تهران یا شهرستانهایی که محصول قالی دارند از دمها کرده در میآمدند  
و برای شرکت چندتخته قالی وارد میکردند. پس از وارد کردن قالی،  
کارمندان را دورهمی نشانند و گزارش کار میدادند ضمناً اعلام میکردند  
که قالی برای فروش حاضر است. همین و دیگر هیچ!

اینجاست که از این پس ریش کارمندان دولت در شهر ما علی الحساب  
از نظر قالی، از گروی تجار حرفه ای شهر ما بدر میآمد. حالا اگر حسن  
نامی کارمند دولت قالی میخواست میرفت با سود ناچیز یک تخته انتخاب  
میکرد و اقساطش را بتدریج بحساب شرکت میگذاشت.

البته کسانی که به چنین کاری دست میزنند باید اینقدر فکر داشته

باشند که وقتی کار درست شد و قالی برای فروش آماده است از در توصیه بازی برای زودتر خریدن قالی یعنی پیش نوبت شدن در نیابند و نیز وجدانا خود را مسئول بدانند که ذره ای در کار شرکت خیانت روا ندارند. تا چه اندازه نصیحت من مورد قبول واقع گردند نمیدانم.

آیا این امر بنظر شما با اندازه يك پیرکاه درزندگی شما اثر خوب بجا خواهد گذاشت؟ قدر مسلم بله، اما هیچ وقت راجع بان فکر نکرده اید و همینطور در مورد کارهای دیگر. مثلاً کارمندان (۱) شهر ما هیچ وقت باین فکر نیفتاده اند که بیايند برای تأمین گوشت مرغ مصرفی خودشان به تشکیل شرکتی بنام «شرکت تأمین گوشت مرغ کارمندان» اقدام کنند و اکنون چاره ای ندارند که اگر خواستند ماهی سالی دندان بگوشت مرغ بسایند باید از مرغهای مریض و گران قیمت شهر ما استفاده کنند.

اینجاست که میتوان گفت خرابی کار ما از بی توجهی خود ما سرچشمه میگردد و به هیچ مقام و مرجعی ارتباط ندارد. گواينکه چه بسا اتفاق میافتد که عکس این موضوع هم صادق باشد در هر حال آنچه مسلم است اینست که این ماهستیم که باید راجع به آینده و پیشرف زندگی مان تصمیم بگیریم و اقدام کنیم.

دیگر از نمونه ها اینکه شما مهندسين کشاورزی شهر ما را در نظر بگیرید. آیا تاکنون سابقه دارد که این خانمها و آقایان ماهی یاسالی دور هم جمع شوند و پیرامون آفات گیاهی که در این منطقه وجود دارد

۱- حتماً عجب میکنید چرا بازم از کارمندان مثل میزنم ولی باید یاد آور دوم که بنده کارمند جماعت رادرا اینجا بعنوان نمونه ذکر میکنم و الا دامنه فعالیت وسیع است و برای هر طبقه از مردم کشور ما آزاد.

بمشاوره پردازند؟ نه، زیرا افکر میکنم آنها میگویند اگر سرمان درد میکند میزنیم به دیوار! مشاوره چه بدردمای خور دیگری به آستانه وزارت آموزش دخیل بسته، یکی سرش را گذاشته روی دامن سازمان اصلاحات ارضی، یکی به اداره آبیاری دلش خوش است، یکی هم به اداره جنگلبانی پناه برده و خلاصه هر کدام در گوشه ای بازند گی دست و پنجه نرم میکنند و همینکه در این دستگاهها نان و آبی فراهم میشود خدا را شکر!

البته من نظرم انتقاد نسبت به مهندسين کشاورزی شهر ما نیست بلکه يك نظر کلی را ارائه دادم. تازه همه همینطورند، شما کدام پزشک جوان دانشگاه دیده اید که بیاید در راه اولیاء و انبیاء صنارازوین یتیم کم کند؟ و این درد تنها اختصاص به شهر ما ندارد، شهر شما و هر شهر دیگر همه طبقات همین گونه میاندیشند.

از طرف دیگر اگر روزی روزگاری اندک کسادی در بازارشان پدید آید فوراً اتحادیه صنفی تشکیل میدهند یا متوسل به جامعه لیسانسیه های فلان یا پزشکان بهمان میشوند و ماتنها از این جامعه و صنف بازی این را فهمیدیم که درس بزنگاه خر مردم را میگیرند. مثلاً صنف عکاسان رادرنظر بگیرید، برای يك عکس کارت پستال که شاید سرت و ته اش پنج قران هزینه بر ندارد پانزده قران از آدم میگیرند. مگر کسی میتواند متعرض آنها بشود؟ نه، زیرا مطابق مقررات صنفی عمل میکنند و این گرانی جز این نیست که از ماهی چند تومان حق عضویت این اصناف محترم سرچشمه میگیرد لذا باید گفت خدا بداد غیر صنفی ها و غیر جامعه ای ها برسد! سخن کوتاه.



خوشحال شد اضافه کردم - راستی جناب فلانی شما فکر نمیکنید با این عمل تقریباً به مسئله گداپروری کمک کردید؟

پرسید چطور؟ گفتم - شما با دادن یک دست لباس به محصل قدر مسلم این عادت را در او بوجود آورده اید که اگر فرضاً تابستانها برای صنایع شاهی دست بکاری میزد تا پول کفش، لباس یا چهارتا کتاب در بیاورد با این کار از خیر همان آبدوغ فروشی تابستانها هم صرف نظر میکند پیش خود میگوید « بنده اگر سه ماه آزرگار توی قلب آلود آبدوغ بفروشم تازه چهل پنجاه تومان بیشتر دستم را نمیگیرد حالا که اینطور است چرا خودمو تو عذاب بندازم همینطور مثل آن روباه بی دست و پا! بی قبا و پابرهنه میمانم تا از طرف مدرسه یا جاهای دیگر برایم فکری بکنند. »

گفت - خوب اگر این کار را نمیکردیم بنظر شما چه میتوانستیم بکنیم؟

مؤدبانان گفتم - بله قربان • برای مردم شهر ما شاید این بهترین کار باشد اما مردم دیگر شهرهای مملکت فکر نمیکنم این صحنه را بپذیرند و اصولاً میخواهم بگویم این کار صحیح نیست زیرا این امر نوعی گداپروری بشمار میآید • شما بجای اینکه برای دانش آموزان بی بضاعت در حدود پانصد دست لباس تهیه کنید پول این پانصد دست را که میتوان گفت پانصد تاسی تومان پانزده هزار تومان میدادید مثلاً یک کارگاه جوراب بافی که دارای چندین دستگاه باشد برای این شهر وارد میکردید •

لا بد میپرسید بر فرض که آوردیم فایده اش چه خواهد بود؟

## تکدی داریم تا تکدی

اینهم نوعی تکدی محسوب نمیشود

تا نظر شما چه باشد

یکی با سرو روی تراشیده، ژنده پوش و عق نشسته از درد گرسنگی، بی چیزی، ذخیره مهمات یعنی اهل و عیال و غیره و غیره مینالد و دست تکدی پیش این و آن دراز میکند ولی دیگری با سروپوزی دیگر و به اسمی آبرومندانانه تر بهمین کار میپردازد اما باید قبول کرد که میان ماهمن تا ماه گردون - تفاوت از زمین تا آسمان است • سخنم را قیچی میکنم! چندی پیش با یکی از شخصیتهای شهر ما مذاکره داشتم • ایشان ضمن بر شمردن اقدامات مفیدی که برای مردم شهر ما صورت گرفت یکی هم کمک به دانش آموزان بی بضاعت را نام برد که البته طبق معمول سنواتی به بعضی یک لباس عیدی دادند • این شخص که میگفت ما قریب چند صد دست لباس به بچه های بی بضاعت دادیم چنان از این کار راضی بنظر میرسید که آبراهام لینکلن هم از بعضی از کارهای خیرش اینطور رضا مند نبوده است • ابتدا برای اینکه به مقامش بر نخورد گفتم - شما مرد مدبری هستید و همینکه دیدم کمی انبساط خاطر باو دست داد و از مخلص ظاهرأ

باید عرض کنم - شهر ما با توابعش متجاوز از صد و پنجاه هزار نفر جمعیت دارد اگر در نظر بگیریم از این صد و پنجاه هزار نفر پنجاه هزار نفر سالی یک جفت جوراب از کارگاه جوراب بافی ما بخرند اگر جفتی دو قران استفاده بدهند میشود ده هزار تومان اگر چه کارگاه ما گذشته از باز کردن غرفه‌ای برای نمایش و فروش کالای خود انواع سفارشات را خواهد پذیرفت که از این رهگذر سود خوبی عایدش خواهد شد .

شاید بعضی تصور کنند در این صورت کار ما جنبه انحصاری پیدا خواهد کرد در حالی که چنین نیست زیرا کارگاه ما با بازار آزاد رقابت خواهد کرد و بازار آزاد هم میتواند به رقابت با ما بپردازد . منتهی کارگاه ما باید کوشش کند تا از طریق مسابقه، خرید طر حهای عالی، کالای مرغوب‌تر و مورد پسند به بازار عرضه کند .

خوب وقتی ما به چنین کاری دست زدیم اولادانش آموزشی را که بی بضاعت هستند و اسمشان در لیست لباس بگیرها آمده است با ترتیبی عادلانه و حسابگرانه برای عصرها و لوزی دوساعت آنهم به ترتیب به کار و امیدواریم « البته تعطیلات نوروز ، وسط هفته ، تابستانها ... جای خود دارند » که اولایاد بگیرند ثانیاً پس از یاد گرفتن وقتی دیدیم باز دهی دارند « ساعتی یک تومان یا کمتر یا بیشتر بآنان اجرت میدهم که اگر بر فرض یک محصل سالی دو ماه کار کند « ماهی شصت ساعت روزی دوساعت » و ساعتی ده ریال مزد بگیرد میشود صد و بیست تومان و یا اگر دست کم یکماه کار کند حداقل پنجاه تومان گیرش میآید . آیا

این کار بهتر است یا اینکه با هزار جلاز و ولزیک دست لباس کوفتی ارماک یا لباس بچه محصلی به محصل صدقه بدهیم ؟

البته لازم به توضیح نیست که وقتی برای کارگاه جوراب بافی دستگاه وارد میکنیم چند تا متخصص هم استخدام میکنیم که بیایند شهر ما را کارگاه را با روزی فلانقدر یا با سهیم شدن چند در صد از سود تحویل بگیرند .

شخصیت محترم شهر ما گفت . ما که ایجاد صندوق خیریه و لباس مجانی دادن را انتخاب کردیم .

گفتم - برای اینکه شما بایک مشیت آدمهایی در این شهر طرف هستید که خوبهایش که یکی فرضاً بنده باشم و شایددم از امام جمعه‌ای بزخم خمیره انسانیت در مانیست مثلاً همینکه کارگاه تشکیل شد همه دم از بی بضاعتی میزنند چه فرزند آن گدای سرگذر و چه فرزند آن حاجی بازاری چون وقتی کار درست شد همه معتقدند باید از این نمذ کلاهی بردارند اما در آغاز محال بود صنار در این راه مایه بگذارند .

از طرفی بهحض اینکه کارگاه رو براه شد همان اولیای روحانی بچه‌ها ندان طمعشان بلند میشود ادعای فوق العاده و غیره و غیره میکنند ، یکی میخواهد مدیر عامل شود با ماهی بیش از پانصد تومان فوق العاده ، یکی منشی ، یکی دفتر دار ، یکی بازرس ، یکی دلالوالی غیر النهایه .

در اینجا نهیدانم چرا بیادیکی از فروشگاههای تعاونی شهر ما افتادم یک فروشگاه تعاونی را باعث کردند و از بغل این منبع خیرا بیش از ده

دوازده نفر را استخدام کردند یکی فروشنده غر فیه خوبات ، یکی روغن نباتی جات ، یکی گوشت آلات ! چند نفر برای اجناس ظریف ، یکی صندوقدار ، یکی حسایرس و بالاخره بنده هم شاید بعنوان مردهشوی ضامن گور ! که باید گفت خدا عاقبت مردم را خیر کند ، آخر فروشگاهای که سر و ته اش چهارتا مشتری پروپا قرص ندارد اینهمه فروشنده را میخواهد چکار اصلاح قویشان از کجا باید تأمین شود ؟ اگر از خیر سر این این فروشگاه ، پس باید دور تعاون را خط کشید و فاتحه مشتریان را خواند - بگذریم .

بنا بر این حرف من اینست که وقتی برای رفاه حال محصلین دست و پائی کردیم نباید وضعیت را طوری در آوریم که همه از کرده خود پشیمان شوند و بنده هم از ارائه دادن طرح سرافکننده و خجل ! البته نا گفته نماند که اختصار این طرح را ارائه دادم و چون بحث اصولاً به مسئله دیگری مربوط است بهمین مقدار بسنده میکنم .



اکنون اجازه بدهید تا نمونه دیگر برایتان بیاورم : شما در شهر ما که يك شهر کاری است و مع الوصف کم و بیش آدمهای سرمایه دار در آن زندگی میکنند مشاهده میکنید از داشتن يك دستگاه رادیو گرافی محروم است قدر مسلم پیشرفتهای علم پزشکی در دنیای کنونی به ابزار و آلات کار مربوطه بستگی دارد آیا هیچوقت دیده اید که چهارتا سرمایه دار دور هم جمع شوند و برای رفاه حال مردم که هم افتخار دنیائی دارد و هم سعادت

اخروی يك دستگاه رادیو گرافی وارد کنند ؟

مردم شهر ما که در حال حاضر دارای بیمارستان تقریباً مجهزی است و تنها سازمان بیمه های اجتماعی در آن کلی دم و دستگاه راه انداخته مع هذا ناگزیرند برای هر نوع عکسبرداری بروند به شهرهای دیگر و احیاناً تهران . بنظر شما چه میشود که چند نفر از سرمایه داران بیایند به چنین اقدامی دست بزنند ؟

در اینجا بایکی اردوستانم که دانشجوی پزشکی است بحث داشتم او میگفت - این وظیفه سرمایه داران نیست بلکه خود بیمارستان یا بیمه های اجتماعی باید به چنین کاری دست بزنند .

باو گفتم حالا بر فرض بیمارستان یا مراجع دیگر بنا بعملی از این کار چشم پوشیدند آیا مانعی دارد که مردم مخصوصاً سرمایه داران باین کار پردازند ؟ جواب داد - پس سرمایه داران پس از نصب دستگاه باید دکترو غیر ذلك هم استخدام کنند .

گفتم - چرا استخدام کنند فقط کافی است با متخصصی قرارداد ببندند که بالای این دستگاه کار کند آیا مانعی دارد ؟ تازه میتوانند همین کار را برای بیمارستان انجام دهند بدین ترتیب که پول کافی برای خرید دستگاه رادیو گرافی در اختیار بیمارستان قرار بدهند و بیمارستان پس از نصب و بهره برداری از آن با استخدام متخصص پردازد و وقتی کارها رو بر راه شد شروع کند به مستهلك کردن دین مردم ، آیا با



این طریقه موافقی ؟

خنده‌ای کرد و گفت - لا اقل این یکی شد يك حرف حسابی .

گفتم - کار نشدند اردو همینطور است آوردن يك دکتر آزمایشگاه

آخر این بی معنی است که مردم شهر ما برای هر نوع آزمایش بلند بشوند بروند شهر های دیگر در حالیکه اگر مردم این شهر بخواهند بخصوص سرمایه داران خواهند توانست برای سهولت کار خود و خدمت به جامعه پزشکی به چنین کاری اقدام کنند . تا نظر شما چه باشد .

لذا ، بنده با توجه به دواصل همکاری و خودیاری مردم ونیز با توجه بموضوعات و انتقاداتی که در صفحات گذشته مورد بحث قرار گرفت در این فکر هستم که اگر چهار تا آدم شیر پاک خورده بخواهند کار خیری انجام بدهند اگر عزمشان را جزم کنند موفق خواهند شد و اکنون پس از دردرس مختصری که بشما دادم باین بحث میپردازم که :

آیا

بدون کمک دولت

میشود در مانگاه تأسیس کرد ؟

از شما چه پنهان که من این سؤال را با در نظر گرفتن دو محل که هر دو بیخ گوش شهر ما واقع شده اند برای خود طرح می کردم . چه وقت ؟ از زمانی که بعنوان يك افسر وظیفه در بجنورد خدمت می کردم و کتابی در دست نوشتن داشتم .

در کتاب که بنام « شهری چون بهشت » نام دارد و متأسفانه بنا بعلمی به چاپ آن اقدام نشد بمسائل گوناگون برخورد کردم و پیرامون هر يك توضیحاتی دادم . در مورد تأسیس درمانگاه در دهاتی که چند هزار نفر جمعیت دارند و بشعاع ده پانزده حتی بیست کیلومتر از شهر فاصله دارند و جاده تقریباً ماشین رودارند اینطور بنظر رسید که اگر مردم بخواهند صد درصد خواهند توانست به چنین عملی همت گمارند .

ضمناً تا یادم نرفته باید بنویسم بنده در نظر داشتم این طرح را بعنوان يك طرح اساسی به دولت پیشنهاد کنم تا بلکه مورد آزمایش و توجه قرار گیرد اما چون معتقدم در هر کاری باید با احتیاط جلو رفت لذا ابتدا

از شهر خودم آغاز میکنم و به کسانی که دائمم از پیشرفت‌های اجتماعی  
مینند تقدیم میدارم. ضمناً ناگفته نماند که اگر طرح مزبور در شهر  
ما آزمایش شد و مورد قبول اولیای امور قرار گرفت خواه ناخواه  
دامن آن به همه جاسرایت خواهد کرد و همچنین از اینکه خودم به علت مأموریتی  
که در پیش دارم نمیتوانم در این راه سهیم و همگام باشم بینهایت  
متأسفم امیدوارم عمل کرد مردم شهر ما را هر چه زودتر ببینم  
ولادت ببرم.



## پنج شیر مرد

خیر نیکوکار، صالح و خوشنام که دارای سوء پیشینه نباشند و معتقد به  
انجام کارهای اجتماعی باشند بدون اینکه کوچکترین چار و جنجالی  
راه بیندازند که خدای نکرده بعضی از آدمهای فرصت طلب در آن راه یابند  
و از کار کرد این عده بنام خود استفاده کنند سازمانی بوجود می‌آورند  
بنام « جمعیت درمانگاه سازی » قبل از آنکه فراموش کنم لازم است  
توضیح دهم که برای این سازمان هیچگونه دفتر و دستکی که مبادا  
همین امر شبهه‌ای ایجاد کند ضرورت ندارد فقط کافی است پنج نفر  
از مردم شهر ما حالا زن یا مرد - پیر یا جوان بالاخره دولتی یا غیر  
دولتی فرق نمیکند در هر حال پنج نفر آدم باعزمی راسخ خود را برای  
یک سلسله تلاش در ساعات فراغت آماده کنند.

همینکه عده مذکور خود را برای این کار آماده دیدند دریکی  
از ساعات فراغت بلند میشوند میروند در یک محل « بازهم یاد آور میشوم  
که این چند نفر لازم نیست هیچ نوع رنگی بخود بدهند و کارشان درست  
باین شبیه است که عده‌ای آرمهای متدین برای خود هیئت عزاداران

حسینی تشکیل میدهند یا مثلاً چند نفر برای اینکه در محله‌ای تکیه بنا کنند دست بدست هم میدهند و همینکه کار خاتمه پذیرفت بصورتی از هم پراه کنده میشوند . پنج نفر مورد بحث ما هم باید چنین کنند و پیش خود تصمیم بگیرند که میخواهند فرضاً برای یکی از محلات شهر ما درمانگاه تاسیس کنند »

در محل از کدخدا یا از اشخاص دیگری که راهنمائیشان را بعهده خواهند داشت بخواهند که در هر کز محل یعنی جائی که اتومبیل رو باشد خانه‌ای ولو دو اتاقه گلی برایشان اجازه کنند باماهی مثلاً بیست و پنج تومان « نا گفته نماند که معمولاً در دهات شهر ما برای اطاقهای خالی کرایه نمیگیرند » وقتی خانه اجازه شده تومان میدهند دست یکنفر که آنرا با گچ « بصورت دوغاب » سفید کند . وقتی این کار عملی شد شیر مردان به کسب‌خدا مخصوصاً با اعضای انجمن ده میگویند « ما از عالم غیب آمدیم ! میخواهیم برای شما در اینجا درمانگاه بسازیم شما علی الحساب از این دو تا اطاق بعنوان محل موقت درمانگاه محافظت کنید تا ما بزودی بر گردیم » سپس بر میگردند شهر .

فردای آن روز ظرفهای عصر به پزشکی مثلاً آقای دکتر حسام‌الدین کیانی که اهل یکی از روستاهای شهر ما است اطلاع میدهند که اگر اجازه بدهد میخواهند چند دقیقه‌ای وقتشان را بگیرند . قطعاً هر د کتری این پیشنهاد را خواهد پذیرفت

گفتم د کتر کیانی و نگفتم د کترهای دیگر شاید این يك نوع بی‌احترامی نسبت به اطبای شهر ما باشد ولی ناگزیر از اعتراف خواهم

بود که اگر اطبای دیگر در شهر ما نظر خدمت داشتند این رجز جوانی‌ها که از من بر می‌آید باید بعهده آنان واگذار باشد اما چون نظری جز نفع خود ندارند چاره نیست که آنها را باید گذاشت بامان خدا و فکر دیگر کرد .

تا زه این یکی جای شکرش باقی است در شهر ما سابقاً کتری اقامت داشت که پس از اینکه از طرف مردم به نوائی رسید گذاشت رفت خارج برای تخصص . خوب تر دید نیست که آقا پس از بازگشت برای اینکه منبع فیضی برای مردم شهر ما باشند باید برگردد سر جای اولی اش اما د کتر عزیز چنین نکرد . در همان تهران محل اقامت افکند . شاید معنی اش اینست که مردم شهر ما ندانشان نرم، متخصص میخواهند چکار ! در هر حال من انتقادی نسبت به کسی ندارم این يك درد عمومی است بگذریم . باری ، وقتی صحبتان باد کتر گل انداخت باو میگوئید .

د کتر عزیز اگر از شما دعوت کنند هفته‌ای چند روز بعد از ظهر ها برای ویزیت بیماران بخش فلان یا دهستان بهمان به درمانگاه نوبیاد ما تشریف بیاورید آیا قبول خواهی کرد ؟ آنهم بشرطی که در سر ساعت معین اتومبیلی جهت رفت و برگشت شما دم در منزلتان آماده باشد و نیز از بیماران هم پانزده تا بیست ریال حق ویزیت بگیرید ؟

شما فکر میکنید که د کتر این صحنه را قبول خواهد کرد ؟ شاید بگوید نه ، اما من میگویم بله ! اگر قبول ندارید بروید از چند طبیب جوان و روشنفکر شهرتان این موضوع را در میان بگذارید .



بایزشکی در مورد کم بودن حق ویزیت بحث داشتم او میگفت آقا وقتی سلمانی به سه تومان قانع نباشد چرا طبیب به دو تومان اکتفا کند مگر کار طبیب ارزش يك اصلاح را ندارد ؟

گفتم حرف شما را به يك صورت میشود قبول کرد اما نباید فراموش کرد که طبیب برای خدمت با اجتماع قد علم میکند اگر پول هم نگیرد چندان جای گله باقی نیست کافی است پول آب و نانی دریاید ، اگر چه اینطور هم نیست زیرا کمتر دکتري در شهر ما وجود دارد که وضع بدی داشته باشد . اکثرأ حال و کارشان خوب است ولو با همان حق ویزیت بیست ریالی . ولی سلمانی گری حرفه است اگر از سه تومان صاف کمتر بدهی نمیگیرد و اگر گرفت دفعه دیگر بجای اصلاح حسابی بزمیتراشد ! ولی دکتري دم از خدمت بخلق میزند و در صورت تنگدستی وجداناً راضی است .

در هر حال وقتی دکتري جهت این کار پیدا شد بتقدأ ما طبیب و محل کار که همان خانه دوا طاقه گلی دوغاب کشیده باشد داریم ، مریض هم که دور از جان شما توی دهات ما از چپ و راست رومیآورند . پس فعلاً چه کم داریم ؟ بنظر من دارو و کمی هم وسائل مقدماتی برای معاینه که قدر مسلم هر طبیب دست و پا چلفتی ای مقداری از آن را دارد . فقط ناراحتی ما نداشتن دارو است . شاید بعضی تصور کنند خوب بر فرض که دارو

همیاشود آیا مردم روستائی قدرت خرید دارند ؟  
من میگویم بله . لابد میسر سیدچرا ؟ اجازه بدهید تا برایتان بنویسم :

شما در نظر بگیرید این داروخانه هائی را که در شهر ما توی هر خیابان باش یکی دو تا دائر است . بنظر شما این داروخانه ها با سود کلانی که نصیبشان میشود و قطعاً از این امر اطلاع دارید به چه منظور و برای چه اشخاصی بوجود آمده اند ؟ آیا عروسك بازی است یا مردم بیمار از آن استفاده میکنند ؟ این بیماران را چه کسانی تشکیل میدهند ؟ همه که کار گر نیستند تا از داروهای مجانی بیمه های اجتماعی کارگران استفاده کنند و نیز همه که به درمانگاه های دولتی مراجعه نمیکنند تا کم و بیش از داروهای رایگان استفاده کنند . از طرفی ما که از قلب امریکا یا اروپا نیامدیم ، در همین ده آباء اجدادی مان « علی آباد » بزرگ شدیم چون در اینجا زیست میکنیم چشم داریم و می بینیم که هفتاد درصد نسخدهای مؤثر و گران قیمت درمانگاه های دولتی از داروخانه های شخصی پیچیده میشود و نیز بیمه های اجتماعی که از گذشته خیلی خیلی بهتر شده معیذا هستند بسیار کسانی که از پزشگان بیمه میخواهند که برای سلامت بیمارشان يك نسخه سنگین بدهد تا از بیرون تهیه کنند .

همچنین این را نباید کتمان کرد که اطبای بهداری ها معمولاً بیماران سخت را برای عصر به طب شخصی خود دعوت میکنند اگر قبول ندارند یا در شهر شمارسم نیست در شهر ما که رسم هست در هر حال قدم رنجه بفرمائید از شهر ما دیدن کنید تا معجزه این کار را با چشم خود ببینید . ضمناً این راهم نباید نادیده گرفت که خود مردم چون از درمانگاهها و بهداری ها معمولاً معجزی مشاهده نمیکنند و در اثر مراجعات مکرر

از این کار خسته میشوند و نیز از اخم و تخم دربان گرفته تا طبیب همه و همه بستوه آمده اند از خیره بیست تومان یا کمتر یا بیشتر میگذرنده به مطب های شخصی یعنی دکتر پولی مراجعه میکنند .

اگر نه اینست پس دلیل اینکه مطب های شخصی همیشه پر از ارباب رجوع هستند چیست ؟ و تردید نیست که هشتاد درصد از این ارباب رجوع روستائیان هستند و من نمیدانم آیا فکر کرده اید که اگر روزی روستائیان تصمیم بگیرند مریض نشوند یا کمتر بیمار شوند و از مراجعه به پزشک خصوصی خودداری کنند در مطب ها تخته خواهد شد یا نه ؟

بنده گمان دارم اطباء شهر ما که تا کنون بفکر خدمت روستائیان در قلب روستاها نیفتاده اند اگر چنین پیشنهادی بآنان بشود تن در نمیدهند شاید دلیلش همین باشد زیرا دکتر جعفر بیگ یا رمضان بیگ اتوی دلش میگوید مگر سرم درد میکند که راه بیفتم بروم ده برای معالجه بیمار . چشم بیمار هم کور بیاید شهر پیش من و بیمار هم که میدانید بیمار است اگر کمی تعلل ورزد بناچار باید از جانش مایه بگذارد لذا اگر قرض هم شد می کند ، محصول سبز می فروشد ، پول نزول میکند ، جنسی گرو میگذارد تا بهر شکل که هست خودش را نجات دهد . اگر قبول ندارید بروید در روستاها تحقیق کنید .

در چند سطر جلوتر گفتم که اگر روزی روستائیان تصمیم بگیرند مریض نشوند شاید این یک حرف مفت باشد ولی میخواهم صریحاً بگویم که ما ایرانی جهاعت طوری تربیت شدیم که همینکه دارو و دکتر مفت

گیر آوردیم همه جایمان درد میگیرد ! دل درد کم سوئی چشم ، ورم روده تب نردبانی ، فشار نشیمنگاه ، سوء هاضمه ، تنگی مجرای ادرار و هزار کوفت و زهر مار دیگر ولی اگر همینکه دستان از همه جا کوتاه شد خیلی هم احتیاط میکنیم و دست بعصا راه میرویم و چه بسا بیماریهایی بر ما نرسد درد ، دندان درد ، کمر درد ، زخم روی دست و پا و خیلی مرضهای دیگر را ندیده میگیریم میگوئیم چشمش کور خودش خوب میشود .

بهر است دره حیط زندگی تان دقت کنید . سخن کوتاه

در هر حال داشتم این را میگفتم که اگر دارو هم بقدر مختصری لازم باشد مردم میتوانند تهیه کنند و پول ویزیت هم میدهند . و نیز این را هم بگویم محله هایی که برای تأسیس درمانگاه ملی مورد نظر بنده است در جایی باید واقع شود که بین آن و شهر خط نسبتاً ماشین روئی وجود داشته باشد . منیاب مثل در شهر ما روستائی مثلاً بنام « ژ » را در نظر میگیریم . بین این محل و شهر ما از طرف مردم خطی احداث شده که در حال حاضر سه تا سواری که فعلاً از چند و چونش میگذرم کار میکنند . این سواری ها یک تومان میگیرند میاورند شهر و یک تومان هم برای بازگشت . لابد کسی که مریض است باید یک نفر همراه او باشد . پس برای رفت و برگشت چهار تومان کرایه میدهند . حتماً این مریض با کسی که همراهش هست دست کم را که بگیریم برای چای و نهار باید چهار پنج تومان بسلفند که میکند بعبارتی هشت تومان این آدم سالم حداقل یک نصف روز از کار باز میماند که اگر بر فرض بیست ریال از کار کرد عقب بماند رویهم میشود ده تومان و چه بسا که یک بیمار با

ده تومان دوا معالجه میشود . تازه نوشتم که بیمار سخت را به مطب شخصی میرند بنابراین این بیمار یا صاحب بیمار مغز خر نخورده که بجای اینکه ده تومان خرج کند و بیاید شهر تا بقدر سه چهار تومان دوا بخوردش بدهند همین پول را در محل تحویل درمانگاه میدهد . پس میشود قبول کرد که اگر روستائی در بدو امر متوجه درمانگاه ملی نشود پس از مدت کوتاهی به اعجاز آن پی خواهد برد .

از طرفی چه بسا اتفاق میافتد که در گرما گرم کار مثلا هنگام کشت پنبه ، برنج نیشکر و غیره یک نفر در بستر بیماری میافتد در چنین موقعی صاحب بیمار ترجیح میدهد که از خیر ده پانزده تومان یا کمتر بیا بیشتر بگذرد و بیمارش را در همان محل معالجه کند . در هر حال میتوانید روی این نوشته ها اندیشه کنید . در دستر تان ندم .



و اما تکلیف برقرار کردن بساط دارو در درمانگاهی که بقدر داکتر دارد ، مریض دارد ، مکان و وسائل کار بقدر رفع نیاز ابتدائی دارد چه میشود ؟

در اینجا آن پنج نفر شیر مرد که ز آغاز ریششان را گرو گذاشته بودند بلند میشوند و ندیش یک کتر دارو ساز و یا اصولا به یک دارو فروشی مراجعه میکنند . به مدیر داروخانه میگویند : ما تا اینجا بادست خالی برای ایجاد درمانگاه در فلان محل ، داکتر ، وسائل کار و محل درمانگاه تهیه کردیم ، بیمار هم هر چه دلتان بخواهد داریم اکنون دارو نداریم که اگر شما قبول کنید شعبه ای از این داروخانه در درمانگاه جدید التاسیس

ما داکتر کنید که احتیاجات مردم را در مقابل اخذ پول بر طرف کند بسیار ممنون میشویم .

تردید نیست که هر داروخانه ای این صحرا خواهد پذیرفت زیرا خود بنده با صاحب داروخانه ای بنام بهداشت در این مورد مذاکره کردم ایشان گذشته از اینکه با این پیشنهاد موافقت داشت حتی اذعان میکرد حاضر است چند درصدا رو بطور رایگان در اختیار درمانگاه قرار دهد و از اینکه این حرف تا چه اندازه جامه عمل بخود خواهد پوشید چیزی نمیدانم . در هر حال باید امیدوار بود .

با این ترتیب دارو هم تهیه خواهد شد . پس چرا دست بکار نشویم ؟ اگر خواستیم شروع کنیم راه وارد شدن آن چیست ؟

بنده نظرم اینست که شیر مردان مورد بحث يك روز از پزشك و صاحب داروخانه ای که با نظر ماموافق است و نیز یک نفر از سه نفر راننده خط بعنوان نماینده دو نفر دیگر ، دعوت کنند که با هم بروند پیش فرماندار و پس از بیان اقداماتی که تا آنروز صورت دادند از او بخواهند برای گشایش درمانگاه ملی فلان دهستان تاریخی تعیین کند همچنین از او بخواهند که در اسرع وقت به کدخدای محل اخطار کند تا مردم ده را جهت تماشای مراسم گشایش باخبر سازد .

وقتی فرماندار تاریخ گشایش را که مولا باید يك روز تعطیل باشد تعیین کرد يك نفر از شیر مردان از طرف چهار نفر دیگر مامور تهیه کردن تا بلوی درمانگاه میشود .

در مورد مضمون تا بلو بنده عقیده ام اینست که گذشته از چند کلمه



« درمانگاه فلان ، تاریخ تاسیس » غیر ذالک باید شیر مردان از کیسه خودشان هم شده يك لوحه سنگی یافتی که شامل اسامی بنیاد گزاران چگونگی تاسیس ، تاریخ و حتی عکس مؤسسان و بعضی از نکات دیگر باشد تهیه کنند و در يك قسمت خوب درمانگاه نصب کنند .

خوب تردید نیست که در همان روز گشایش درمانگاه گذشته از مردم سالم عدهای بیمار هم مراجعه خواهند کرد و چه بهتر که قبلاً به مردم محل اطلاع دهند که در روز فلان دکتري از شهر در درمانگاه حاضر میشود و بیماران را معاینه خواهد کرد . در حضور فرماندار طبیب يك نفر را ویزیت میکند ، نماینده داروخانه هم باید قدری دارو همراه داشته باشد که در صورت لزوم در دسترس بیمار قرار دهد و از فردای همان روز کار درمانگاه ما آغاز گردد .



### تزریقات چی

و اکنون فقط يك بخش تزریقات کم داریم . برای این منظور لازم است طبیب یا همان شیر مردان که در رأس کار قرار دارند بروند سراغ یکتقر تزریقات چی که او هم مانند دکتري قبول کند هفتهای چند روز دم و دستگاهش را بردارد برود درمانگاه ما . تردید نیست که هر شخصی که تزریقات بلد باشد این امر را خواهد پذیرفت زیرا هستند بسیار کسانی که توی شهر صنار درآمد ندارند و از خدا میخواهند که چنین مسئلهای پیش آید . از طرف دیگر در همان ده که دست کم دوسه هزار نفر جمعیت دارد یکتقر را چهار روز میآورند

شهر بیش يك نفر که سوزن زدن را یاد بگیرد وقتی یاد گرفت باو میگویند اینهم وسائل و محل کار ، هفتهای چندتا بعد از ظهر اینجا بنشین و به تن مردم سوزن فرو کن ! با این ترتیب مسئله تزریقات هم حل میشود .

وقتی مسئله تزریقات حل شد انجمن ده گوش چند نفر رامی چسبید که دو تخت برای خواباندن مریض کی برای اطاق دکتري دیگری برای بخش تزریقات و دارو فروشی بسازند . شاید بعضی تصور کنند که این امر ممکن است یکنوع اجحاف باشد ما هم قبول میکنیم فقط شما چند نفر را مأمور این کار بکنید ما هم پیشنهاد میکنیم هر چقدر که برای تخت خرج کردند در موقع پرداخت صدی دو پایشان حساب کنند .

و اینجا است که ممکن است کدخدا که مأمور وصول عوارض

صدی دو است عصبانی شود که : عمو ، مگر مخت عیب دارد ، وقتی مردم

صدی دو ندهند چی را وصول کنیم ؟ ... لابد مردم که بازبان خوش

و بنا بتصویب دولت صدی دو نمیدهند حتماً میخواهند با فشار صدی پنج

یا صدی ده بدهند . بنا بر این مردم صدی دو میدهند همانطوریکه گاه گذار

خیلی پولهای دیگر میدهند « این يك انتقاد نیست بلکه يك حرف

حسابی است »

با این ترتیب سایر وسائل مورد احتیاج درمانگاه از قبیل چند

تکه چوب میخ کرده بهم و چند متر چلوار و غیر ذالک را میشود از طریق

انجمن ده تهیه کرد .

## کمک دولت

گرچه هنوز هم حرفهائی در مورد توانائی مردم در انجام کارهای اجتماعی باقی است ولی اکنون می پردازیم باینکه آیا بنظر شما اگر بهمین سادگی و بسیار بسیار خودمانی به ایجاد درمانگاه اقدام کنیم در حالیکه صنایع از دولت توقع کمک نداشته باشیم آیا دولت از این پس گوشه چشمی ب ما خواهد کرد یا نه.

تا کنون حرفم این بود که نیازی به کمک دولت نیست تا جائیکه اگر دولت نخواست تن باین کار بدهد نباید دست روی دست بگذاریم و منتظر گشاد دستی این آستان فیاض! باشیم بلکه باید خودمان آستینها را بالا بزنیم و دست اندر کار شویم.

اما اجازه بدهید با توجه باینکه شاید خود بنده هم چندان از دولت خوشبین نباشم این بار بجانبداری از دولت برخاسته بنویسم که قدره سام دولت وقتی دید مایک قدم برداشتیم اگر دو قدم بر ندارد لااقل نیم قدم کمکمان خواهد کرد زیرا هم اکنون چه از طرف وزارت بهداری، چه از انب سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و همینطور از راههای دیگر مانند کمکهای شیر و خورشید سرخ در مانگاههای متعددی در مملکت بوجود آمده است.

شک نیست که اگر درمانگاه ما مقدماتا با همین آب و رنگ مختصر شروع بکار کند سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی برای آن ماهیانه

سه میه ای در نظر خواهد گرفت، شیر و خورشید سرخ شهر ما که سازمان بسیار مجهزی است کمک خواهد کرد، وزارت بهداری هم بسهم خود از کمک مضایقه نخواهد کرد آخر چرا نکنند؛ مگر درمانگاههای دیگر شاخ و دم دارند که درمانگاه ما ندارد.

تازه سوای اینها هیچ بعید نیست که از مسئولان امور خواسته شود که برای رفاه مردم یکا کیپ سپاهی هداست باین محل اعزام دارند. اما مسئله ای که بعدا مشکلی ایجاد خواهد کرد مسئله توزیع داروهای مجانی است زیرا هر کس دلش میخواهد برایش نسخه مجانی بپیچند. اینجاست که کاریخ پیدا میکنند اما بنظر من راه چاره باز است شیر مردان ما از طریق فرمانداری از اداره آمار و کد خدا و معتمدان محل باید بخواهند که یک سرشماری دقیق از نفوس ده بعمل آورند با ذکر نام بزرگ خانواده و تعداد عائله شان. آنهم بشرطی که در این کار کوچکترین کلکی چاق نکنند آنگاه قرار بگذارند که بهر خانواده ای بتعداد نفقات آن در سال چند درصد داروی مجانی بدهند البته نفقاتی که بیمار میشوند. نه اینکه یکی که شکمش گنده تر است یاد هنش چاک ترویا لباده اش پتوپین تر در این امر اعمال نفوذ کند چه اگر غیر از این شود کار از هم پاشیده خواهد شد و مسئله درمانگاه قوامی نخواهد گرفت.

و نیز این راهم پیشنهاد کنم که مطابق مقررات کشوری از این پس هیچ ده نباید فاقد انجمن ده باشد و این انجمنها موظفند بمحض تشکیل مقرر دارند بیست و پنج تاسی درصد از وصولی سالانه اشان را جهت کمک به درمانگاه اختصاص دهند و همین امر سبب میشود نامردم به پرداخت صدی دو راغب تر شوند.

گویا در بیمه چنین سیستمی وجود دارد که در اینگونه موارد بیماران بیمه شده بجای اینکه راه بیفتند بیایند شهر در همان محل مربوطه اگر درمانگاه غیر بیمه وجود داشته باشد میروند به همان درمانگاه و تحت معالجه قرار میگیرند. بیمه هم با درمانگاه قرار دادی امضاء خواهد کرد که هزینه درمانگاه را از این بابت میپردازد. در سخنرانی خود در مجلسی اظهار داشت در بیمه‌های اجتماعی کارگران چنین سیستمی برقرار است. در هر حال اگر این کار در بیمه مورد عمل قرار دارد چه بهتر و اگر ندارد فکر میکنم اولیای بیمه این پیشنهاد را قبول کنند.

تازه در شهر ما با وجودیکه چند کارخانه معظم در آنجا است نظر باینکه اولیای این کارخانه‌ها ب فکر گذاشتن سرویس برای کارگران نیفتاده‌اند از طرفی بسیاری از کارگران به علت بالا بودن سطح زندگی قدرت امرای معاش در شهر را ندارند و با وجود کارگری همچنان رنگ دهقانی‌گری خود را حفظ کرده به زراعت هم میپردازند تا شعاع شش هفت کیلومتر راه را طی میکنند و برای هشت ساعت کار به کارخانه می‌آیند باین علت بسیاری از کارگران همچنان درده سکونت دارند بنا بر این بنده معتقدم اگر دردهی که کارگران برای کار در شهر ایاب و ذهاب میکنند در مانگاه دایر گردد که این امر مخصوصاً در شهر ما معمول است بیمه‌های اجتماعی به چنین کمکی همت می‌گمارد زیرا گیریم که کارگر باید مکافات

## کمک بیمه‌های اجتماعی کارگران

بر کسی پوشیده نیست که غرض از ایجاد بیمه‌های اجتماعی با اینهمه هزینه سنگینی که متحمل میشود حمایت از طبقه کارگران و ما میدانیم که کارگران کارخانه‌های شهر ما را همین روزمندان تشکیل میدهند تعدادی از شرق، مقداری از غرب و خلاصه از چهار سوی این شهر و نیز میدانیم هنوز که هنوز است در کارخانه‌های شهر ما هستند کارگرانی که همچنان درده سکونت دارند چون هزینه زندگی در شهر سنگین است و آنها از عاقبت کار می‌ترسند زیرا درده زن و بچه‌اشان هم کاره میکنند.

وقتی کارگری بیمه باشد زن و بچه‌اش اگر در کوه قاف باشند وقتی بیمار شدند چون در درمانگاه بیمه دارو و دکترا مجانی است راه می‌افتند می‌آیند در مانگاه بیمه. خوب حالا که آنها می‌آیند و بیمه‌هم ناچار باید آنها را مداوا کند چرا این کار را در همان ده انجام ندهد؟ شاید بعضی سؤال کنند: به چه طریق!



بکشد و هر روز چند کیلومتر راه را رفت و آمد کند تقصیر اهل و عیالش چیست که برای رفتن به درمانگاه بایستی توی دردسر بیفتند .  
اینهم کمکی که بیمه میتواند بکند ضمناً باید توجه داشت که چون در دهات کشور ما اکثریت با طبقه کشاورز است لذا اگر طرح بیمه کشاورزان عملی گردد دیگر کارمان راحت میشود و آزر این همه فلسفه بافی ! خلاص خواهیم شد .

## رسیدگی

### بحساب درمانگاه

و اما برای رسیدگی به حساب و کتاب درمانگاه چه باید کرد ؟  
بدون شك وزارت بهداشتی که قدر مسلم باید در مانگاها را زیر نظر داشته باشد از طریق بهداشتی شهر ما ماموری برای این کار تعیین خواهد کرد . گفتم مامور و نگفتم خدای نکرده يك آدم ناباب شیر پاک نخورده زیرا اگر فرار باشد آدم ناصالح و دست بحرانی برای این کار بر گزیده شود قطعاً دیری نخواهد پایید که تلنگر درمانگاه در میآید علی میماند با حوضش ، يك دكتر بایك درمانگاه بدون دارو که مردم ناچاراً باید سرشان را بیندازند زیر بیابند شهر و دكتر هم پس از مدتی چون می بیند مشتری ندارد و از برکت سر او مردم پابراه شدند ! میآید شهر و میگوید گور پدرشان اینها چه قابل دارند که آدم برایشان خدمت کند ، بذار بمرند ، چند تا سنگ کمتر ! ..

بنابر این مامور وزارت بهداشتی باید پاک و کاملاً مبرا از آلودگی باشد که وقتی مقداری دارو از جایی رسید آنرا رندان بمنزله خوان یغما تصور نکنند و بتاراج نبرند و چه بهتر که بین وزارت بهداشتی و سازمان

شاهنشاهی خدمات اجتماعی با داروخانه‌ای که در این درمانگاه شعبه دائر کرده است قرارداد منعقد گردد که شعبه مزبور داروهای مجانی را تحویل بگیرد و پس از آنکه توأم با نظارت دکتر آنها را بمصرف رساند یعنی در اختیار مردم گذاشت مفاصا حسایی برای دارو دهنده ارسال دارد. ضمناً این را بنویسم که دکتر هر دکتري که میخواهد باشد وقتی دیدند سفره گسترده‌ای جلوییشان است از تر خود که همانا « خدمت بمردم » باشد چشم نپوشند.

## وظایف شیر مردان

حال بینیم وقتی درمانگاه باین شکل و فرم شروع بکار کرد شیر مردان ما چه وظیفه‌ای دارند؟

اولاً آبرام نگیرند و برای محلل‌های دیگر به چنین اقداماتی دست بزنند» چه بهتر خواهد بود که برای محلل‌های دیگر کسان دیگری اقدام کنند و نیز برای اینکه در کاری که انجام دادند فساد صورت نیند دست کم ماهی يك بار به درمانگاه سر کشی کنند که مبادا خدای نکرده عمل سوئی صورت گیرد. اما از چه محل هزینه آمد و شدشان را تأمین کنند و نیز اگر بر فرض باید برای محل درمانگاه اجازه بپردازند باید از چه راه آن را تأمین نه‌ایند؟

بنظر من ماهی ده بیست قران کرایه رفت و برگشت بجائی بر نمیخورد که راجع بآن بشود حرف زد زیرا اگر صحه بگذاریم که از فلان محل تأمین شود تردید نیست که حیف و میلی در کار ما رخنه خواهد کرد و اما در مورد اجازه درمانگاه بنده نظرم اینست که بعد از اینکه اقدام مزبور مورد رضایت عامه قرار گرفت و انجمن ده هم در صد با آن موافقت نموده‌ای ده بیست سی تومان اجازه، پول چندانی نمیشود که از زیر بار آن شانه خالی کرد. از طرفی دردی که درمانگاه تاسیس میکنیم دست کم سه هزار نفر جمعیت دارد چنین دهی عوارض صدي دواش هر چه

کم باشد لا اقل از پنج شش هزار تومان تجاوز میکند آیا مانعی دارد که سالی دو هزار تومان آنرا به درمانگاه اختصاص داد که علی الحساب سالی دو بیست سیصد تومان از بابت اجاره محل درمانگاه تأدیه گردد ؟

البته که میشود این کار را انجام داد اما با آدمهایی هستیم چشم و گوش باز دغل پیشه . همینکه دیدیم ساختمانی برای مدرسه درمانگاه یا اصولاً این قبیل کارها اجاره میکنند قیمت را تومنی هفت قران بالا میکشیم و چه بسا که در دهات خانههایی یافت میشوند بی صاحب که دنبال کسی میگردند تا زیرش اقامت گیرند که از فرو ریختن آن جلوگیری کند اما اینجا چون مسئله درمانگاه مطرح است مردم میگویند بگذار ما هم از کیسه دولت چیزی بفهمیم ولی غافل از این هستند که دولت هم از خود ما است گویانکه درمانگاه مزبور صد درصد ملی است .

و از سوی دیگر چه بسا اتفاق میافتد که بعضی از این قبیل مالکان منازل ، بادیدن کدخدا و چندتاریش سفید و نمایاندن گوشه چشمی بآنها بهر صورت اجاره را بالا میکشند « منظورم ده بخصوصی نیست »

پس این کار هم شدنی است . اکنون باید برای درمانگاه مستخدمی تهیه کرد . لابد میپرسید از چه محل ؟

بنظر من وقتی يك دكتر بایك سوزنچی و يك دارو فروش برای این کار كمر همت ببندند لا اقل روزانه مبلغی در آمد دارند ولو ویزیت پانزده قران باشد ، آمپول را با پنج قران تزریق کنند و روی دارو تومنی سه شاهی سود ببرند . از این سه مأخذ میشود بیست ریال كسر رفت که با این ماهی شصت تومان به يك آدم بگویند فلانی فرزند نجیب

فلانكس ، تو چون آدم باید رومادری هستی یا این ماهی شصت تومان را بگیر و هر روز که در مانگاه دائر است يك آب و جاروئی آنرا بكن . و چه بهتر که این شخص يك زن باشد بار و پوش سفید که این اسر خود تشویقی است برای دیگر زنهای يك روستا در راه پیشرفت های اجتماعی و اقداماتی همگام با مردان .

تردید نیست که وقتی با این ترتیب درمانگاه شروع بکار کرد دهاتی که بعد از ده مورد بحث واقع شده اند بحض و قوف بر این امر قد ر مسلم بهمین درمانگاه مراجعه میکنند زیرا مردم وقتی دیدند در دهی سر راه ده آنها درمانگاه دائر

است ترجیح میدهند که بهمین درمانگاه مراجعه کنند و از رفتن بشهر مندر ف شوند . تازه شهر هم که بروند مگر چه خواهد شد ؟

یابه دكتر شخصی که فرماً خود دكتر مورد بحث ما باشد مراجعه میکنند یا به دكتر مجانی که مثلاً دكتری نظیر دكتر مورد بحث باشد و من فكر نمیکنم در اینجا تفاوتی باشد زیرا با عرض معذرت سروته از يك ماهوتند ! نه کر باس .

بنابر این همینکه تابلوی درمانگاه بالا رفت کدخدای محل با هزینه انجمن ده ، ده پانزده تومان مایه میگذارد يك آگهی چاپ میکند که بدهات اطراف پخش کنند . این کار هم خیلی خوب عملی است و قد ر مسلم بیماران این قبیل دهات به همین درمانگاه کور و سوت موقتی ما مراجعه خواهند کرد .



## طرح ما نقص هم دارد

اکنون میبازیم باینکه آیا طرحی که ریختم بی نقص است؟ بدون شك نه، زیرا اصولاً هر طرحی که درجائی پیاده میشود در بدو امر کامل نیست معایبی هم دارد. منمهم میگویم اگر بر فرض ایرادی وجود داشته باشد باز راه حل باقی است زیرا بنده معتقدم که در کشور ما چه در دستگاهها و چه در میان خود مردم هستند بسیار کسانی که شاید مبدع نباشد اما بمحض شکل گرفتن طرحی صاحب نظر خوبی هستند لذا اگر طرح مزبور ایرادی دارد چقدر سپاسگزار میشوم که معایب آنرا باراه حل‌هایی که نشان خواهند داد برایم بنویسند ضمناً خاطر نشان می‌سازم که خرده گیریها واقعاً نباید خرده گیری! باشد بلکه دلیل راه باشد والا دم فرو بستن به از دم در دادن.

## ساختمان

### جدید در مانگاه

حال باید دید آیا درمانگاه زهوار در رفته ما همچنان باید در محل خود که دارای يك ساختمان دو اطاقه گلی است بکار خود ادامه دهد یا اینکه به محل دیگری منتقل شود؟

شاید بعضی تصور کنند که خوب بله، دیگر چه راهی ممکن است وجود داشته باشد تا وضع را بهتر کند. اما من میگویم نه خیر درمانگاه باید هر چه زودتر تغییر محل دهد و مکان بهتری برای خود در نظر بگیرد اما به چه ترتیب؟

قدر مسلم هر اقدامی که آغاز میگردد در بدو امر با انواع اشکالات مواجه است ایجاد يك درمانگاه هم از این قاعده مستثنی نیست در بدو امر با دست خالی و با هزار مشکل وارد کار شدیم و بهر نحوی که بود توانستیم دارو و دکتر تهیه کنیم. اکنون که درمانگاه دائر است بیائید تا برای ساختمان جدید آن به يك اقدام اساسی دست بزنیم. شما میدانید در دهات کشور ما آنهم دهاتی که چند هزار نفر جمعیت دارند هر سال چندین نفر بمشهد و کربلا ومکه میروند. دولت دستوری صادر کند کسانی که قصد زیارت دارند به ترتیب اهمیت مثلا از مشهد برو پنججاه تومان، از کربلا برو صد و پنججاه تومان و از مکه برو سیصد الی پانصد تومان از طریق انجمن ده وصول گردد تا جهت کارهای

عمرانی محل مربوطه ایشان از جمله ایجاد درمانگاه به صرف برسد این یکی، دوم اینکه اگر در ماه محرم و رمضان به ده بروید خواهید دید که معتمدان محل از چپ و راست که نوعی تکدی محسوب میشود از اهالی پول میگیرند که فرضاً بدهند به فلان ملا. آنها چه ملائی، اگر عمای حلیم و سلیم و باوقار و مبلغ دینی خوبی باشد باز جای شکرش باقیست بلکه از ملائی این را بلدند که روی منبر حسب المعمول جوهری و خزائن الالشفار و طریق البکار! تند تند با آواز حزین و غیر حزین بخوانند و این ملا چهملای پنجروز فراغ از تعلیم باشد و چهملای پنجاه سال کار کشته. سواد قریبش بروم همانست که با بزرگان آنها کرامت دیدند.

خوب، وقتی ریش سفیدان پول جمع کن هستند چرا برای ساختمان درمانگاه جمع نکنند؟ آیا همین مردم نمیتوانند از این قبیل پولها برای تاسیس یک مدرسه، یک حمام یا یک درمانگاه که فعلاً مورد بحث ما است، اقدام کنند؟ قطعاً میتوانند اما هنوز عادت نکردند که برای کارهای عمرانی با دست خود اقدام نمایند باید منتظر باشند تا دولت باین کار پردازد که مثلاً اگر دولت برایشان درمانگاهی درست کرد که در ده قبله نباشد دودستی بگیرند ریش دولت را که چرا ساختمان رو به قبله نیست شاید مریض در حین ورود به درمانگاه دردم جان بسپارد، تکلیف چه میشود، و همین جا است که دیگر پانزد درمانگاه محل میکشند باز میروند شیار ماشین معروف خط میشود حتی توی صندوق و بار بندش جا میگیرند که اگر یک وقتی ماشین چه شود چند نفر بر حمت ایزدی پیوندند.

دوشتی برایم تعریف میکرد که یکی از فرمانداران شهر ما برای

افتتاح مدرسه‌ای به نیمه راه یکی از روستاها رفت. اول این را بگویم برای اینکه زیر بغل جناب فرماندار هندوانه بگذارند یک گاو برایش قربان کردند، آنها چه قربانی! از این طرف گاو را کشتند و از طرف دیگر دادند دست یک قصاب که ببرد و بفروشد چون قبلاً با چند تومان توفیر معامله، گاو را پیش فروش کردند. بیچاره گاو!

فرماندار همینکه از اتروم میل پیاده شدید یکی از ماشینهای معروف خط سر رسید. مسافران ماشین برای تماشا پیاده شدند و همین جا بود که جناب فرماندار با چشم خود دید سوای مسافران داخل ماشین، آدم گوسفند نمائی هم از صندوق عقب پیاده شد. چاره نبود که فرماندار عصبانی شود و راننده وقتی این صحنه را دید فوراً آن آدم گوسفند نما را گرفت زیر کتک اما کتک نرم که فلان فلان شده جاقحط آمد که رفتی توی صندوق عقب، لا اقل میخواستی بری روی کاپوت، بار بند، اصلاً روبرو من!

فرماندار که هم چنان غضبناک بود دستور داد جاده را بمدت یکماه تعطیل کنند اما یکی از محترمین شهر برای ماست مالی کردن قضیه گفت: اینها قربان تنها بخاطر زیارت شخص شما به چنین گستاخی مبادرت کردند والا بسیار آدمهای نجیب و فهمیده‌ای هستند. در اینجا یکی از تماشاچیان از وسط جمعیت فریاد زد - زنده باد جناب فرماندار... که شرفرو خواهید، الحمد لله.

خیلی عذر می‌خواهم که برای شما داستان گفتم، قطعاً می‌بخشید بله، داشتم این را میگفتم که اگر مردم بخواهند میتوانند خیلی کارها

بکنند اما متأسفانه این حس خودیاری و همکاری در آنان نیست .  
این دو مأخذ ، مأخذ سوم اینکه همانطوریکه وزارت بهداری سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی ، شیر و حورشید سرخ ایران برای تأمین دارو کمک میکنند قدیم مسلم برای بنای درمانگاه نیز کمک بیشتری خواهند کرد . بهمان نشانی که در حال حاضر در بسیاری از نقاط مملکت چه از طریق وزارت بهداری و چه از طریق سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی و غیره .. درمانگاههای متعددی ساخته شده است و در اینجا اگر برای دائر کردن درمانگاه صد درصد کمک نکنند لااقل هزینه بنای آنرا تا حدود پنجاه درصد کمک خواهند کرد تازه سوای اینها کمک چهل درصد اداره عمران به انجمن ده برای تاسیس درمانگاه جای خود محفوظ است .

بنا بر این راه برای ساختمان درمانگاه زیاد است و حتی يك راه بهتر اینکه ما میدانیم مردم ده چندماه از سال را بیکارند . آیا بهتر نیست از این بیکاری بمتفع عمران و آبادی محل مربوطشان استفاده کنیم ؟  
آنها بدین ترتیب که انجمن ده با رعایت انصاف کامل مردم را برای ساختمان درمانگاه بسیج کند . شك نیست در يك ده چند هزار نفری چند نفر معمار ، بنا ، حلبی کوب و غیر ذلک وجود دارند بنا بر این مردم اگر همت مختصری بخرج بدهند لااقل خواهند توانست بقدر بیست درصد در ایجاد درمانگاه بهتر و مرتب تر سهم باشند . حال که چنین است چرا ساختمان درمانگاه را از آن حالت کذائی بیرون نیاوریم .

گفتم مردم برای اینکه صاحب درمانگاه یا مدرسه بهتر بشوند

باید همتی بدرقه راه بکنند اما ناگزیر از اعتراف خواهیم بود که من چشم از این مردم آب نمیخورد .

در اینجا یکی از دوستانم بمن خرده گرفت که آقا تو همش داد میزنی که مردم باید کارها را انجام بدهند اگر این عقیده صحیح باشد پس دولت وظیفه اش چیست ؟

گفتم - از اینکه دولت در قبال اجتماع و مردم مسئول است و باید بسیاری از کارها را انجام بدهد شكی نیست ، من در اینجا چون روی سخنم با دولت نیست ( ۱ ) لذا کاری ندارم که چند درصد از وظایفش را انجام میدهد یا نمیدهد اما حرف من اینست این مردم که خیلی کارها از دستشان ساخته هست چرا قدمی بر نمیدارند ؟

تازه کارهای دسته جمعی مثل ساختن جاده - حمام - مدرسه - درمانگاه پیشکشان حتی بسیاری از مواقع بفکر سلامت خود هم نیستند مثلاً مردم روستاهای مادر قرن موشک که بشر دارد کرات دیگر را تسخیر میکند از تهیه کردن مستراح ولو گلی دومتري خودداری میکنند . این دیگر تقصیر کیست ؟ « یاد آور میشوم نه همه روستاها بلکه بعضی شان »

يك سر باز وقتی برای اقامت چند روزه وارد محل میشود اول کاری که میکنند برای خود يك مستراح انفرادی میکنند اما مردم بعضی از روستاهای ما که يك عمر در يك محل سکنی دارند بخصوص ایلات و عشایر از این کارشانه خالی میکنند .



شما در جنگلهای اطراف شهر ما به بندهامداران که وارد میشوید وقتی واجب الخلا شدید باید زیر درختی را نشان بگیرید و آنجا را مین گذاری کنید .

چرا؟ آخر چرا همان چوپان یا گالش نباید باین فکر بیفتد که برای راحتی خود در چند متری محل سکونتشان یک حلقه مستراح بمق دوسه متر حفر کند . آخر تا کی باید زن و بچه شان در هوای آزاد برای دفع ادرار و مدفوع به زیر درخت پناه ببرند ؟

بحث اخیر مربوط است به دهاتی که از این جهت در محرومیت بسر میبرند و الا روستاهائی که در بیخ گوش شهر ما قرار دارند قدر مسلم از این جهت بسیار جلو هسته نمنتهی حرف من اینست از آن دهات دور افتاده و بی خبر از تمدن که بگذریم که البته نباید چنین باشد ، چرا دهاتی که در بغل شهر قرار دارند باین قبیل کارها اقدام نمیکند ؟

مثلا وصل شهر ما دهی وجود دارد که اخیراً جزو شهر شده آیا صحیح است که این ده که قبل از بنای شهر ما برای خود تاریخی دارد همچنان کور و سوت باشد ؟ هنوز که هنوز است اگر زنی سر زار باشدو خطری بروز کند یا مسمومیتی روی دهد ، قتل اتفاق افتد ، و بالاخره ، حادثه دیگری پیش آید چاره نیست که باید بیفتند بیخ ریش در مانگاهای بیمه یا بهداری شهر ما . چرا این مردم برای خود قدمی بر نمیدارند ؟ شنیدم اخیراً از طرف شهرداری در عمران و آبادی این محل که گفتم جزو شهر است قدمهائی برداشته شده و همین امر سبب شده است تا مردم محله های دیگر از شهرداری ناراحت شوند که چرا توجهش به

یک نقطه یا یک سمت معطوف است .

بنده در این مورد در تماسی که با شهردار شهر ما گرفتم گفتم : اولاً در تمام دنیا من جمله در کشور ما رسم چنین است که اصلاحات شهری را از وسط شهر آغاز میکنند . شهر ما هم لابد نباید از این امر مستثنی باشد . حال امامی بیستم که مردم فلان محله بلند میشو ند می آیند شهرداری که فلان کس . محله ها پر از گل و شله ، اگر کمترین بارانی بیارد باید پاره هنه عبور و مرور کنیم ، چرا این محله ما توجه نمیکنی و چرا توجهات بیشتر به وسط شهر معطوف است .

شهردار در اینجا عصبانی شد - کجا گر ما بوسط شهر توجه میکنیم برای اینست که رؤسای جمهائیر ممالک غربی و شرقی از اینجا عبور میکنند ، ما باید به اینجا بیشتر توجه کنیم که هم آبروی ما و هم آبروی مملکت نزد میهمانان خارجی حفظ باشد ، حالا اگر فلان محله پر از گل و شله ، بماچه ، این همه شهردار آمدند و رفتند میخواستند قدمی بردارند حالا که بنده آمدم و در این مدت کوتاه دست به این همه اقدامات اساسی زدم کار بدی کردم که حتماً باید بیایم و محله شما را از حالت گلی در بیاورم .

دیدم حرف آقای شهردار ظاهر ابد نیست باید برای حفظ آبروی شهر و مملکت خود همتی بکنیم اما آیا این امر دلیل میشود که مردم محله ها هن و هن کنان همیشه از توی گل و شله عبور کنند ؟ رؤسای جمهائیر ممالک غربی و شرقی شاید سالی یکی دوبار بیشتر از شهر ما عبور نکنند و برای این یکی دوبار کف زدن ها و هورا کشیدن ها و دسته گل بر تاب

کردن‌های مردم شهر ما برایشان شاید کافی باشد این مردم هستند که باید در شهر سکونت کنند و کار کنند تا با بالا بردن سطح تولید آبروی شهر و مملکت خودشان را حفظ کنند.

فرض میکنیم عبدالقادر اینجی نامی اهل افغانستان بعنوان يك سفر رسمی از شهر ما رد شد. اگر شهر ما یعنی مسیر آقا گل باران باشد و از الماس و یرلیان فرش شده باشد ولی مردم پشت‌صفت‌ماشا کنندگان و چند قدم آنظر فتر گر نه باشند و ناله باران باشد این کار چه حسنی خواهد داشت؟

آیا بهتر نیست مردم شهر ما که اغلب در کارخانه‌های این شهر دارند زحمت میکشند برای اینکه تشویق بشوند و کالای بهتر و مرغوب‌تر بیازار ایران و جهان عرضه کنند تا این کالامثلا در افغانستان معرفی شخصیت و پیشرفت مردم شهر ما باشد برای رفاه حال آنان گام‌های مؤثری برداریم؟ میهمان‌هایی مانند پاکستانیها، افغانستانیها و این‌دو رو برها که با ما آشنا هستند و خوب میدانند چند مرد در حال جیم و اگر بخوایم پیش میهمان‌های گنده‌تر پشتک بز نیم اینهم که وارو زدن پیش لوطی است. آنها هم از مشت بسته‌مان خبر دارند. پس این زران‌دودی‌ها برای چیست؟

ولی با این حال بنده قبول دارم که باید برای احترام میهمان‌قدری به دست و پا بیفتیم چون ایرانی هستیم و این سنت پاک نیاگان ما است که در احترام نسبت به میهمان چه گدا و چه دارا کوشا باشیم اما رویهم رفته نباید مردم شهر را بصرف اینکه از تاریخ بنای شهر تا کنون از توی گل و شل عبور میکنند با مان خدا گذاشت.

دیدم آقای شهردار تا اندازه‌ای در برابر حرف‌های بنده مجاب شد. گفتم بله قربان، اینجا است که باید با دقت بیشتر به کاری که انجام میدیم بنگریم، مردم اگر چه با رفتاری که از خود بروز میدهند و با عقایدی که سالها در مغزشان ریشه گرفته در کارهای اجتماعی قدمی بر نمیدارند لاقلاً ما که از دستان کاری ساخته‌ایم باید برای آنان فکری بکنیم.

البته همانطوریکه در صفحات پیش گفتم مردم چون فرهنگ ندارند و نمودارها سواد در کشور ما منجمله در شهر ما پائین است نمیدانند چه میکنند و چه میگویند، از جمله اینکه برای فلان ده که خودتان مستحضر هستید بعد از نود و بوقی خواستند مدرسه‌ای بنا کنند چه افتضاحی که بالا نیاروندند. حرف من اینست که اگر مردم در کاری اشتباه میکنند و مرتکب خطا میشوند عذرشان خواسته است مثلاً چون پای کار دولتی و پول دولتی در میان بود کارگری که اگر قبلاً می‌مرد وزنده میشد روزی چهار تومان بیشتر مزد نمیگرفت حالا چون از طریق مقاطعه کار اجرت رد میشد برایش نوشتند روزی هشت تومان. تازه هشت تومان سرش را بخورد مگر کار میکرد که دو تا پول ارزش داشته باشد. نه. فلان تریاکی مفنکی هم شده مزدور یقور روزی ده تون مزد بگیر.

این یکی از معایب مردم از سوی دیگر بیا و بیس در فرهنگ آنروز و آموزش امروز چه محشری پیا شده از کارپرداز خود فرهنگ بگیر تا فلان کلاش دارائی همه و همه سینه چاک کردند که چی:

که برمای را که متجاوز از صد هزار تومان پوای دولت باشد  
بیت المال مردم را که باید در گوشه‌ای از این آب و خاک  
عمران و آبادی گردد ببلند تا جائیکه زیندی برایم تعریض  
کندو نفر از کارمندان دارائی شهر ما از بابت همین امر  
دند که اگر این روایت صحت داشته باشد واقعاً چشم  
رئیس فرهنگ هم که خودمانیم از وظایف محو  
حفظ کرده درست مثل اینست که آهسته میاید  
گرید این گربه‌های ناقلاى شهر ماشاخش نزا  
گر نیم جو زبان درازی رودارد رؤسای سابق  
رکت که مترصد نشسته اند دماز از روز گار  
هم حق دارد که صحنه را تماشا کند لاقا  
شکر از اینکه شمشرش نمیبرددراک سه

☆ ☆ ☆

خارج نامه  
اکنون از چیزهایی که  
درمانگاه احتیاج داریم  
دیگر بودن وسائل را  
خوانندگان محترم خواه  
ما موضوعی که نباید از ذکر آن غاف  
ر که در امر تأسیس درمانگاه مسئولی  
مردم روستاهائی که در نزدیکیهای ش  
در شهر بر طرف کنند یعنی فرد

یعنی  
صرف  
با می کرد

منتظر خدمت  
با روشن!

به تنها ریاستش  
و آهسته میرود

ند زیرا میدانند  
این نقطه اتکاء علمی

ن در خواهند آورد  
ل خودش آدم خوبی

خن کوتاه

برای برقراری دائم  
بیت دائمی خط است و  
آمد که بعداً بنظر  
رسید

ل شوم اینکه بعضی از  
ت مستقیم دارند نظرشان  
بر سر میبرند میتوانند  
مار صبح راه میافتد

میآید شهر پیش دکتر وحدا گتر غروب توی منزلش خواهد بود اما  
ما وظیفه داریم که بر ای روستاهائی که از شهر خیلی پرت هستند درمانگاه  
بنا کنیم

بنده هم با این نظر در این صورت موافقم و آن اینکه درست است که گوش  
دولت باید بدروستا های دور دست مسالوف گرددولی این امر دلیل نمیشود  
که از مردم روستاهای نزدیک شهر غافل باشیم تازه من نمیگویم که  
که دولت کمکی بکند بلکه از خود مردم خواستم که اگر دولت کمک  
نکند خواهش خواهد تو باست نه تنها درمانگاه بلکه هر کار که نظر تان  
باشد اقدام کنید چنانکه راههای نیل به مقصود را ارائه دادم و از  
اینکه گفتم اگر ما بکاری اقدام کنیم دولت نیز کمک خواهد کرد  
بیشتر بدان سبب است که ما هر چه از قلب روستاهای دور دست به  
شهرهای پر جمعیت مانند تبران و شیراز و اصفهان ... نزدیک میشویم  
انواع بیماری بخصوص بیماریهای روانی و آمیزشی زیاد دیده میشود لذا  
جا دارد دولت همانطوریکه نوشتیم رصورتیکه بتواند البته که میتواند  
برای مهار کردن انواع واقسام میکروب در خود شهر یا لاقل در دهات  
اطراف شهر چوب بستی بکشد و باین قسمتها هم توجه کند و اگر نکند  
لااقل مردم نباید از خود غافل باشند



## اقدامات

### احتیاطی

دروغ فایده‌ای ندارد ، باید اعتراف کرد که در شهر ما هستند کسانی که در مورد هر اقدام مفید اجتماعی سنگ می‌اندازند . دلیلش هم پرواضح است اینها می‌خواهند هر کاری را از سیر گرفته تا پیاز خودشان انجام دهند و اگر یک عمل انسانی افتخاری را شامل میشود نصیب خود گردانند اما کوردلی چنان امکان تعقل و تفکر را از آنان سلب میکند که گاهی جلوی پای خود را نمی‌بینند تا چه رسد به پنجاه متر آن طرفتر یا پنجاه سال آینده تر را .

مثلا اگر چهار نفر خواستند از جیب خود هدیه‌ای تهیه کنند و آنرا به بهترین طیب سال در شهر ما تقدیم کنند این بد اندیشان یاد واقع کوتاه فکران میگویند : این کار شدنی نیست . و اگر از آنها بپرسند - آخر چرا شدنی نیست دلیلش چیست ؟ با اخم تخم خواهند گفت - خوب شدنی نیست دیگر ، اینکه گفتن ندارد ، بهترین طیب به پوشش برمیخورد که مثلا شما چهار تا آدم بی اسم و رسم هدیه‌ای برایش تهیه کنید .

و این چهار نفر مرد چون همیشه گولین قبیل آدم‌های عوام فریب منقی باف را خوردند این بار هم اطاعت میکنند و نمیگویند - خوب ،

در شهر ما که دور از جون شهر شما باشد یک تونل زیر زمینی وجود دارد که خلق الله باید از توی آن عبور و مرور کنند . خوب ، معلوم است تونل آنهم وقتی که زیر زمین قرار داشته باشد تاریک است لذا شهرداری محل باید آنرا روشن نگه دارد .

از شما چه پنهان که شهرداری طفلک این کار را مرتبا انجام میدهد و هفته‌ای دست کم یک بار لامپهای شکسته را عوض میکند اما مردم ، این بی‌شاخ و دم‌های عصر موشک که در آنسوی تونل سکنی دارند بلافاصله لامپ‌ها را میشکنند و من که از این کار ناراحت شدم رفتم پیش شهردار و گفتم :

اگر مردی بیما از کسانی که دائما از این تونل عبور و مرور میکنند یعنی کسانی که در آن طرف تونل سکونت دارند

عوارض بگیر آنهم بنام عوارض  
روشنائی تونل تا دندشان نرم که  
دفعه دیگر دست به سا بوتاز یادرواقع  
شیطنت نزنند .

اما شهردار در جوابم گفت :  
خیر آقا اگر این کار را بکنم مردم  
کفرشان بالا میآید .

گفتم بدرک که بالا آمد؛ بالاخره  
که باید اصلاح بشوند آخر از  
این تونل ، گذشته از مردان که  
تاریکی و روشنائی برایشان علی  
السویه است دخترها و زنهایم  
که نوامیس شهر ما هستند عبور  
میکنند ، بنابراین چرا تونل  
لامذهب همیشه باید مانند گور  
تاریک و خفه باشد ؟

یکی که پیش شهردار نشسته  
بود گفت ! آخر تقصیر مردها

چی - این بچه های نیم و جیبی  
آتش بجان هستند که این کار  
را میکنند .

گفتم - اگر این حرف  
درست باشد این بچهها لابد در  
خانواده ای زندگی میکنند و  
خانواده ای که نتواند به بچه اش  
تفہیم کند که نباید لامپ سر  
کوچه ، خیابان و منجمله تونل  
را شکست باید عوارض بدهد  
آنهم به زور .

باری وقتی اینگو ندهن کچی ها  
در شهری وجود داشته باشد تردید  
نیست که در درجه اول خود مردم  
مقصرند . . . چرا ؟

در مورد قسمت اول باید بنویسم درسه کیلو متری شهر ما یعنی در  
واقع وصل به شهر چند کارخانه بزرگ مشغول کار است که  
جزو شهر ما بشمار میآیند ، این کارخانهها که از زمان اعلیحضرت  
فقید ، بزرگمرد تاریخ معاصر ، شروع بکار کردند تا کنون جز اینکه  
با صنایع شاهی حقوق مردم را سرگرم کنند کار دیگری برایشان  
انجام ندادند .

اخیراً شنیدم میخواهند برای کارگران خانه بسازند . گیریم  
که برای صد نفر یادویست نفر خانه ساختند تکلیف بقیه چه میشود ؟  
اینها که هنوز نتوانستند برای کارگران از عصر اعلیحضرت فقید تا کنون

سرویس تهیه کنند تا راحت تر این نیروی بازده را از روستاها به کارگاه بیاورند ، اینها که هنوز نتوانستند برای کارگران يك رستوران سلف سرویس ، يك چایخانه تمیز ، يك كلوپ واقعاً سالم ، يك گردشگاه درست و حسابی ، يك سینمای نسبتاً مدرن ، يك حمام شیک ارزان قیمت ، يك نانوائی بهداشتی تهیه کنند چطور راضی شدند که ابتدا بساکن به چنین ماری دست بزنند و شاید معنی سنگ بزرگ علامت نزدن است درست باشد .

هنوز محصلین صبح ، ظهر ، بعد از ظهر و عصر یعنی چهاربار باید این سه کیلو متر راه را پیاده طی کنند تا خود را به دبیرستان که در قلب شهر قرار دارد برسانند ، این محصلین دخترها هم هستند و یکی از همین دخترها بود که ببای آن جوانک نامرد نالوطی گرفتار آمد .

تازه تهیه مسکن و سرویس برای کارگران پیشکششان ، این اولیای محترم سه کارخانه نتوانستند در محلی که سه کارخانه بزرگ با سیلی از نفو وجود دارد يك دبیرستان بنا کنند و یا لاقل برای این پسرها و دخترها سرویس تهیه کنند . محصلینی که زمستانها باید در تاریکی شامگاه این سه کیلو متر راه طی کنند و بعد از ظهرها هم که کارگران خسته با چشمان و قزده تعطیل میشوند مورد متلک و چشم چپ آنان قرار گیرند .

در چنین وضعی چگونه این اولیای محترم تن در دادند که با

وجود هتک حرمت بفکر تهیه مسکن بیفتند !  
از طرفی در همان محله ، آمدند مسجد پت و پهنی درست کردند اما مدرسه نساختند زیرا شاید فکرشان قد ندهد اگر بچههای شهر ما روزی بعنوان متخصص و کارشناس فنی و اقتصادی و بازار یابی وارد این کارخانهها بشوند آنوقت روزی فرا خواهد رسید که از زیر بار منت يك امشت کارشناس آلمانی و غیر آلمانی آسوده خواهیم شد .



و اما حرفه من چیست ؟

من میگویم حالا که اولیای کارخانه های شهر ما بفکر ما نیستند پس این ما هستیم که باید حتی با روزی پنج ریال هم که شد ، پس دست بگذاریم یا تحویل بانک بدهیم یا در صندوقی بریزیم و برای خودمان و بچههایمان سرویس و وسائل دیگر تهیه کنیم .

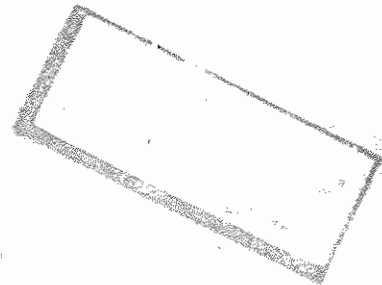
اوقاتی را که ماشین سرویس برای بردن و آوردن ما و بچه ها مشغول است که هیچ ، از بقیه اوقات بیکاری اش میتوانیم بین شهر ما و یکی دو شهر دیگر کار کند تا با کرایه ای که از چهار مسافر بدست میآید لاقل پول راننده و سرویس و غیر ذالک دربیاید . پس چرا نباید باین کار اقدام کنیم ؟

و همینطور راست در مورد خرابی کلاتونل ؛ اگر شهرداری با تصویب انجمن شهر نقری دو قران در سال از کسانی که در محله آنسوی تونل سکونت دارند وصول کند مردم هشیار میشوند که اولاً خودشان مؤدب بآداب باشند و ثانیاً اگر بچههای ناخلفی دارند گوششان را بکشند یا



دست کم سالی يك بار برايشان منبر بروند كه اى بدجنس لعنتى  
از سنگ زدن به چراغ تونل و جاهای ديگر خوددارى كن  
وقس عليهذا .

« پايان »



تبرستان  
www.tabarestan.info

تذکر :

از اينكه در كتابم كمى نذر رفتم يا  
با زوده درازيهاي بي حد و حصر باعث  
در دسرتان شدم اميدوارم كسالت از وجود  
مباركتان دور باشد و مخلص را مورد عفو  
و اغماض آقا منشانه خود قرار دهيد .

ابرج نوريان